

# بازتاب امثال و حکم عربی و فارسی در آیینۀ قصاید و غزلیات و قطعات تقی دانش

دکتر رجب توحیدیان<sup>۱</sup>

## چکیده

با تحقیق در شعر و ادب فارسی از آغاز تا حال حاضر، می‌توان دریافت که شعرا و نویسندگان برای آنکه به شیرینی و جذابیت و رسایی و شیوایی کلام خود بیفزایند، به شیوه‌ها و شگردهای گوناگون، از امثال و حکم عربی و فارسی بهره جسته‌اند. با مطالعه آثار شعرا و نویسندگان بزرگی چون: فردوسی، ناصر خسرو، عنصرالمعالی، نصرالله منشی، سعدالدین وراوینی، سنایی، انوری، نظامی، خاقانی، عطار نیشابوری، عطاملک جوینی، مولانا، سعدی، حافظ و دیگران در می‌یابیم که اینان از امثال و حکم عربی و فارسی، برای بیان اندیشه‌های والای اخلاقی، عرفانی، اجتماعی، سیاسی، ادبی و... بهره جسته‌اند تا جایی که این شیوه بیان، به عنوان خصیصه بارز سبکی آنان در آمده است. تقی دانش یکی از شعرا و فضلا و ارباب قلم اواخر دوره قاجاریه و اوایل دوره پهلوی است که با تأسی از شعرا و نویسندگان پیشین، تحت تأثیر امثال و حکم عربی و فارسی قرار گرفته و در آیینۀ قصاید و غزلیات و قطعات خویش، سیمای زیبایی از امثال و حکم عربی و فارسی نشان داده است. نگارنده در این پژوهش، امثال و حکم عربی و فارسی را در کل قصاید و غزلیات و قطعات دانش مورد بررسی قرار داده است. هدف از این پژوهش بررسی و تحلیل شیوه‌ها و شگردهای بهره‌گیری از امثال و حکم عربی و فارسی در محدوده قصاید و غزلیات و قطعات دانش است. نتیجه تحقیق اینکه بهره‌گیری از امثال و حکم عربی و فارسی، با تأسی از پیشینیان، در جای جای قصاید و غزلیات و قطعات دانش مشهود بوده و به عنوان خصیصه بارز سبکی وی در آمده است.

واژگان کلیدی: تقی دانش، امثال و حکم عربی و فارسی، قصاید و غزلیات و قطعات.

---

۱. استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد سلماس، دانشگاه آزاد اسلامی، سلماس، ایران

Email: ra.tohidiyan1352@iau.ac.ir

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۱/۱۲/۰۴

تاریخ ارسال: ۱۴۰۱/۱۰/۲۲

## مقدمه

محمد تقی ضیاء لشگر متخلص به دانش، در سال ۱۲۴۰ شمسی در تهران چشم به جهان گشود و پس از فراگرفتن مقدمات ادب و معلوماتی که در آن زمان برای کسانی که خود را برای تصدی مشاغل دیوانی حاضر می‌ساختند، ضروری بود. در جوانی در خدمت مرحوم میرزا علی محمد صفا خوشنویس، به فرا گرفتن هنر خطاطی پرداخت و در محضر مرحوم ملاعبد الصمد یزدی و مرحوم میرزا ابوالحسن جلوه، فنون عربیت و ادب و حکمت و علمی را که در آن زمان مورد توجه خاص دانشمندان و ارباب ذوق و معرفت بود، فراگرفت و به مطالعه و تصفح دیوان شعرای ایران و عرب همت گماشت. در آغاز خدمات دولتی خود در دبیرخانه میرزا علی اصغر اتابک به شغل منشی‌گری اشتغال داشت و پس از مدتی به آذربایجان (تبریز) در خدمت دیوان انشاء ولایت عهد به سر آورد. (دیوان، ۱۳۸۳، مقدمه: الف)

سپس در اوایل مشروطیت در جرگه آزادیخواهان درآمد و آثار منظوم و قصاید غراً که در حمایت از آزادی و نکوهش رژیم استبدادی سروده، نماینده آن دوره از عمر اوست. بعد از سقوط محمد علی شاه و استقرار مشروطه دوم در سال ۱۳۲۷ هجری قمری، به سمت ریاست عدلیه فارس منصوب شده در مصاحبت سهام‌لدوله والی ایالت، به سرزمین سعدی و حافظ رهسپار گردید و آنجا اقامت جست. بعد از آن سال‌ها سمت ریاست دبیرخانه ولات فارس را تعهد می‌کرد و با فضلا و شعرای شیراز همدم بود. وی در سنین اخیر حیات نسبتاً طولانی خود به تهران بازگشت و ایام بازنشستگی و دوران نهایی عمر خویش را در پایتخت گذراند و به دیدار دوستان و سخن سرایان تهران که محضرش را معتنم شمرده و در ایام خانه نشینی از خرمن ذوق و دانش وی خوشه چینی می‌کردند صرف اوقات می‌کرد. (همان، مقدمه: الف) دانش در اواخر عمر نابینا و خانه نشین شد. در ۲۵ اسفند ۱۳۲۶ در گذشت و در قم مدفون شد. (مشیر سلیمی، ۱۳۴۴: ۳۴۹)

دانش دبیر و نویسنده‌ای توانا بود، خط نستعلیق را بسیار خوب می‌نوشت. وی از کودکی خطی خوش داشت و در نه سالگی توانست دیوان حافظ را به خط خود بنویسد و در صرف و

نحو، تاریخ و جغرافیا و زبان و ادبیات عربی تبخّر داشت و عضو پیوسته فرهنگستان ایران از آغاز تأسیس آن (۱۳۱۴) بود. (مشیر سلیمی، ۱۳۴۴: ۳۴۵) دانش، شاعری را از کودکی شروع کرد. یازده ساله بود که قصیده‌ای هفتاد بیتی سرود که سبب شهرتش گردید. (برقعی، ۱۳۷۳: ۲/۱۳۳۳)

### اهداف و سوالات تحقیق

هدف نگارنده در این پژوهش، بررسی امثال و حکم عربی و فارسی در قصاید و غزلیات و قطعات تقی دانش بوده است. در این پژوهش به پرسش زیر پاسخ خواهیم داد:

آیا دانش در قصاید و غزلیات و قطعات خویش، به تأسی از شعرا و نویسندگان پیشین، تحت تأثیر امثال و حکم عربی و فارسی بوده است؟

### روش تحقیق

روش تحقیق، به صورت کتابخانه‌ای و توصیفی تحلیلی بوده است. ابتدا به مطالعه کتب و مقالاتی که به موضوع مورد بحث اشاره‌ای داشته‌اند، پرداخته شده است. در مرحله بعدی کلّ قصاید و غزلیات و قطعات شاعر، به دقت خوانده شده و امثال و حکم از کلّ قصاید و غزلیات و قطعات شاعر استخراج شده و از اشعار شعرای دیگر نیز شواهدی آورده شده است.

### اهمیت و ضرورت تحقیق

با عنایت به اینکه در خصوص تأثیر پذیری و بهره‌گیری از امثال و حکم عربی و فارسی، در اشعار تقی دانش تا به حال هیچ تحقیقی صورت نگرفته و از دید استادان و صاحبان فنّ و پژوهشگران در پرده اغماض مانده است، نگارنده در صدد بر آمد که این موضوع مهم ادبی بلاغی را در قصاید و غزلیات و قطعات دانش به طور کامل مورد بررسی قرار دهد تا هنرنمایی شاعر از این چشم‌انداز، مورد توجه اهل قلم و تحقیق و علاقمندانی که در زمینه تأثیر پذیری و بهره‌گیری شعرای پارسی‌گوی از امثال و حکم عربی و فارسی فعالیت دارند، قرار گیرد.

## پیشینه تحقیق

در خصوص امثال منظوم و کاربرد آنها در شعر و ادب فارسی چندین کتاب و مقاله و پایان‌نامه و رساله نگاشته شده است که از میان آنها کتاب‌های: امثال منظوم احمد اخگر (۱۳۱۸)، امثال شعر فارسی، نوشته حمید شعاعی (۱۳۵۱)، امثال سائره و پندهای موزون به کوشش زهرا مزارعی (۱۳۷۶)، مثل‌ها و حکمت‌ها در شعر شاعران قرن سوم تا یازدهم تألیف رحیم عقیفی (۱۳۷۱)، امثال موزون در ادب فارسی نوشته رضا بشیری مؤدب (۱۳۷۵)، ضرب‌المثل‌های شعر فارسی و ریشه تاریخی آن تألیف محمد عباد زاده کرمانی (۱۳۷۰)، ضرب‌المثل‌های منظوم نوشته حسین خرمی (۱۳۷۲)، ارسال مثل در شعر حافظ نوشته محمدی براز جانی (۱۳۷۴)، ارسال مثل در شعر فردوسی نوشته منصور مؤید (۱۳۷۶) ارسال مثل در مثنوی نوشته منصور مؤید (۱۳۷۳) فرهنگ بزرگ ضرب‌المثل‌های ایرانی نوشته حسن ذوالفقاری (۱۳۸۸) را می‌توان نام برد؛ اما در خصوص تأثیر پذیری و بهره‌گیری تقی دانش از امثال و حکم عربی و فارسی تا به حال هیچ تحقیقی انجام نشده است. از جمله آثاری که به زندگی شاعر، آثار و شعر و سبک شعری وی پرداخته است، مقدمه دیوان خود شاعر است که به قلم اساتید: علی اصغر حکمت، علامه جلال‌الدین همایی و هوشنگ میر مطهری (داماد شاعر) نوشته شده است. (دیوان، ۱۳۸۳، مقدمه: الف له) علی اکبر مشیر سلیمی در خصوص دانش می‌نویسد: "... دانش در اواخر عمر نابینا و خانه نشین شد. در ۲۵ اسفند ۱۳۲۶ در گذشت و در قم مدفون شد." (مشیر سلیمی، ۱۳۴۴: ۳۴۹) "دانش دبیر و نویسنده‌ای توانا بود، خط نستعلیق را بسیار خوب می‌نوشت. وی از کودکی خطی خوش داشت و در نه سالی توانست دیوان حافظ را به خط خود بنویسد و در صرف و نحو، تاریخ و جغرافیا و زبان و ادبیات عربی تبخّر داشت و عضو پیوسته فرهنگستان ایران از آغاز تأسیس آن (۱۳۱۴) بود." (همان: ۳۴۵) سید محمد برقی، در خصوص تولد و زندگانی و شعر دانش و اینکه از چه سنی شاعری را شروع کرده و سبب شهرت وی مطالبی ذکر کرده و به ۱۲ مورد از آثار دانش اشاره کرده است. (ر.ک: برقی، ۱۳۹۱: ۱۳۳۳/۲) در کتاب سخنوران نامی ایران در تاریخ معاصر، نوشته محمد اسحاق و ترجمه اسماعیل برادران شاهرودی، در خصوص محل و سال تولد تقی دانش چنین آمده است:

"دولتمرد و ادیب معاصر ایرانی، ملقب به ضیاء لشگر و مستشار اعظم، متخلص به دانش و معروف به حکیم سوری، وی در سال ۱۲۸۸ در تفرش به دنیا آمد و در تهران پرورش یافت. پدرش میرزا حسین خان تفرشی که ناصرالدین شاه به دلیل سیه چردگی او را به بلور ملقب ساخته بود، وزیر ناصرالدین شاه، حاکم تهران و رییس قورخانه بود." (اسحاق، ۱۳۶۳: ۱۹۵/۲) احمد نیکو همّت، در مقاله: "زندگانی و آثار دانش" به سال تولد و زندگی و مرگ دانش اشاره کرده و عقیده دارد که آثار دانش بالغ بر ۲۴ جلد است و از قول مرحوم دانش، مطالبی در خصوص پدر و مادر وی نقل کرده و به نمونه‌ای از اشعار وی اشاره کرده است. (ر.ک: نیکو همّت، ۱۳۲۷: ۷۳-۶۶) در هیچ یک از این آثار کوچکترین اشاره‌ای به تأثیر پذیری دانش از امثال و حکم عربی و فارسی نشده است. پژوهش حاضر از جمله کارهای تحقیقی بکری است که به بررسی و تحلیل امثال و حکم عربی و فارسی، در کل قصاید و غزلیات و قطعات دانش پرداخته است.

### شعر و سبک شعری دانش

علی اصغر حکمت، در خصوص شعر و سبک شعری دانش می‌نویسند: "در قصیده‌سرایی شیوه قدما و مخصوصاً انوری و ظهیر فاریابی را تتبع بسیار کرده و به آن از نظر احاطه کامل به زبان و ادبیات عرب، چاشنی مخصوص بخشیده و سبکی خاص خویش پدید آورده که هم از حیث پختگی و انسجام الفاظ و جزالت بیان و هم از کثرت معانی و نکات دقیق و هم از لحاظ روانی و روشنی عبارات در دوران خویش کمتر نظیر داشت بلکه فرد و یکتا بود." (دانش، ۱۳۸۳، مقدمه: ب)

جلال‌الدین همایی در این خصوص می‌نویسند: "مرحوم دانش شاعری به تمام معنی استاد بود و فنون و دقایق این هنر را به خوبی می‌دانست. گنجینه‌ای سرشار از لغات و اصطلاحات و اطلاعات متفرقه علمی و ادبی که برای شعرای کهنه کار مکتب قدیم دریاست است، در مخزن حافظه نیرومندش ذخیره داشت... در انواع شعر از قصیده و غزل و قطعه و... دست داشت و لیکن طبعاً قصیده سرا بود و در این شیوه از اساتید قدیم مخصوصاً خاقانی پیروی می‌کرد و به اسلوب او، لغات و اصطلاحات علمی و ادبی فارسی و عربی را در اشعار خود به کار می‌برد." (همان: ه و)

دانش در قصیده حماسی می‌گوید:

مسعود سعدم در سخن خاقانی شروانیم  
کاخ رفیع فضل را من بانیم من بانیم  
بر من به چشم لطف بین‌ای وارث کسری و جم  
در شعر حسان العجم دانم که خود می‌دانیم

(دیوان، ۱۳۸۳: ۱۲۴)

در جای دیگر بر خلاف عقیده پیشین گوید:

... من نه آن شاعر تبریزی قطران نامم  
آرزومندی مدح شه مملان چکنم  
من نه شروانی و آن افضل دین خاقانی  
رخ پی شعر سوی درگه خاقان چکنم...؟

(همان: ۷۵۵)

هوشنگ میر مطهری (داماد شاعر) در خصوص شعر و سبک شعری دانش می‌نویسند: "دوران تاریخی مصادف با ادوار زندگی این شاعر را محققان دوران بازگشت ادبی نام نهاده‌اند... بازگشت ادبی که در تاریخ ادبیات ایران از آن نام برده می‌شود از آن جهت است که پس از رکود و بی‌رونقی و کساد بازار ادب در دوران صفوی و نادر و زندیه و اوایل دوران قاجار پیدا شد، بر اثر یک رشته پیوندهای نو که از خارج مرزهای ایران و کوشش ارباب قلم در داخل ایران به ادبیات ایران خورد. چنانکه فرهنگ‌های کبیری در ادب فارسی در خارج از ایران تدوین شده و تحقیقات نوینی در ادبیات عرب و تاریخ اسلام و مخصوصاً شیعه در داخل ایران انجام و به زبان فارسی منتشر گردید و در سایه یک آرامش نسبی در عصر طولانی ناصری، آمادگی‌های فکری در محیط پیدا شده و این جنین در عصر مظفری متولد شد، یعنی آثار تحولات فکری از خارج و داخل در این دوران به طرز خاصی از الهامات شاعران و نویسندگان و ارباب قلم در محیط فضل و دانش آن روز پخش شد. در این بازگشت گذشته از توجه به افکار تازه‌ای که از مغرب زمین در ایران راه یافته بود، توجهی خاص در طرز نگارش با تتبع در دیوان‌های اشعار قدما مخصوصاً به دوران اولین شکفتگی ادبیات ایران بعد از اسلام پدید آمد و بعدها به کمالات معنوی و عرفانی که در قرن ششم و هفتم در عرفان ایران پیدا شد، نظرها دوخته شد و این دو معنی در بیان شعرای این عصر دیده می‌شود. مقلدین و تضمین‌کنندگان قصاید و غزلیات و کلیه قالب‌های شعری از عنصری شاعر مدیحه سرا و منوچهری

عاشق وصف طبیعت و ناصر خسرو و شاعر متکلم و سنائی و مولوی ستارگان قدر اول آسمان عرفان و خاقانی که بسیاری از این معانی را در اشعار خود به نحوی خاص گرد آورده بود، زیاد در این عصر دیده می‌شوند. دانش نیز در همین سیر پرآشوب و فتنه دوران زندگی خود، مثل این است که جمیع این سیر فطری از عشق ورزیدن به وصف طبیعت و مدیحه‌سرایی به عنوان ستایش مظاهر قدرت ازلیت و قصاید کلامی به تبعیت از ناصر خسرو و اشعار بلند عرفانی هم طراز سنایی و سرودن مثنویات به شیوه مولوی و احیای تاریخ باستان به سبک فردوسی در بحر خاص و غزلیات دلکش به استقبال از سعدی و حافظ با مضامین بکر و دیگر انواع سخن مانند ابن ایمن و بسحاق اطعمه و... حتی قصاید آزادی خواهانه را در آثار خود گرد آورده و به دنیای ادب عرضه داشته است. از این جهت می‌توان گفت که دانش احیا کننده جمیع سبک‌ها و طرزهای بیان مطالب بعد از اسلام در عصر خود بود. در دیوان‌های به جای مانده از دانش که بالغ بر بیست و چهار مجلد است، از این که شاعر گاه و بیگاه این سلطه و عظمت را در خود حس نموده و خود را با اساتید بزرگ از قبیل خاقانی، ناصر خسرو می‌سنجیده زیاد به چشم می‌خورد و صراحتاً در اشعار خود می‌گوید فضیلت آنان بر من فضیلت تقدم زمانی است." (دیوان، ۱۳۸۳: ی یا) با مطالعه بیانات هوشنگ میر مطهری معلوم می‌گردد که منظور ایشان از جمیع سبک‌ها و طرزهای بیان مطالب که دانش تحت تأثیر آنها قرار گرفته است، تنها سبک‌های شعری خراسانی و آذربایجانی و عراقی بوده است، در حالی که نشانه‌های فراوانی از معانی و مضامین مکتب وقوع و واسوخت و همچنین سبک اصفهانی هندی را نیز می‌توان در لابه لای معانی و مضامین شعری دانش سراغ گرفت. (ر.ک: توحیدیان، ۱۳۹۸: ۲۳-۱۲۰) و (ر.ک: توحیدیان، ۱۳۹۹: ۱۲۴-۹۵)

### آثار تقی دانش

۱. دیوان هزار غزل،
۲. دیوان قصاید،
۳. دیوان مقطعات،

۴. نوشین روان در شرح سلطنت انوشیروان،
  ۵. ن و القلم شرح حال خطاطان در سه جلد،
  ۶. بحر محیط در دوازده جلد،
  ۷. بحیره خلاصه‌ای از بحر محیط،
  ۸. اکسیر اعظم در چهار جلد،
  ۹. لآلی شاهوار به امر وزارت فرهنگ،
  ۱۰. جنت عدن به سبک بوستان،
  ۱۱. فردوس برین به شیوه گلستان،
  ۱۲. تذکره صدر اعظمی،
  ۱۳. وجوه تسامی،
  ۱۴. امثال حکم،
  ۱۵. دیوان حکیم سوری در سه جلد،
  ۱۶. تذکره آش کشکیان به شیوه بسحاق اطعمه،
  ۱۷. بیان حقیقت در شرح احوال خود (دیوان، مقدمه: له)،
  ۱۸. علم بدیع فارسی (نیکو همت، ۱۳۲۷: ۶۸)
- تقی دانش در غزلی در خصوص آثار خود این گونه می‌سراید:
- ... آب حیات می‌چکد از نوک خامه ام      محروم از آن نداشت فلک چون سکندرم  
هفتاد سال خامه ز دستم نیوفتاد      هشتاد سال باشد و پنجاه دفترم...

(دیوان، ۱۳۸۳: ۴۷۳)

## بحث اصلی

### تعریف مثل

مثل در لغت به معنی شبیه، مانند، حدیث، روایت و برهان است. کلمه مثل در هشتاد آیه و کلمه مثل در هشتاد و یک آیه در قرآن مجید آمده است و مثل و مثل هر دو به امثال جمع بسته



می‌شوند. (سازواری و محمد ریحانی، ۱۳۹۲: ۶۶-۶۵) مثل چیزی است که چیزی بدان مانده و تشبیه شده باشد. (ذوالفقاری، ۱۳۸۶: ۳۴) مثل جمله‌ای است مختصر، مشتمل بر تشبیه یا مضمون حکیمانه که به واسطهٔ روانی الفاظ، روشنی معنی و لطافت ترکیب بین عامه مشهور شده و آن را بدون تغییر یا با تغییر جزئی در محاورات خود به کار برند. (بهمنیار، ۱۳۸۱: ۱۴) ضرب‌المثل یا تمثیل، در لغت همانند ساختن است و در اصطلاح ادیبان عبارت است از تشبیه چیزی به چیزی یا شخصی به شخصی است تا از آن فایده‌ای معنوی حاصل شود؛ اما اصل مَثَل مأخوذ از مثال است و در تعریف آن گفته‌اند: قولی سایر یا مشهور است و چنان است که در آن حال چیز دوم را به چیز اول، همانند سازند؛ و اصل در آن تشبیه است. برخی مثل را به معنی عام‌تر گرفته و گفته‌اند: مثل عبارت از تعریفی است که ظاهراً حقیقت ندارد، ولی باطن آن از حکمت‌های شافی آکنده است. ولی امروزه هر سخن نغزِ غریبِ متداول در زبان‌ها را که نکته‌ای اخلاقی، فلسفی، دینی، سیاسی و ادبی در آن باشد، مثل می‌توان گفت. اینکه گفتیم مثل عبارت از تعریفی است که ظاهراً حقیقتی نداشته باشد، دلیلش این است که مثل غالباً از اشیا، جمادات و درختان و جانوران بی‌زبان و مانند آنها حکایت می‌کند و در آن ظاهراً حقیقتی نیست، ولی در درون آن، معانی عالی و تعالیم پر مغزِ نغزِ نهفته است که شنونده از آن حکمتی می‌آموزد یا فایده‌ای می‌اندوزد. (حلبی، ۱۳۷۷: ۶۴-۶۵) تمثیل یا ارسال المثل آن است که عبارت نظم یا نثر را به جمله‌ای که مثل یا شبه مثل و متضمن مطلبی حکیمانه و اخلاقی است بیاریند و این صنعت همه جا موجب آرایش و تقویت بنیۀ سخن می‌شود؛ و گاه باشد که آوردن یک مثل در نظم یا نثر و سخن رانی، اثرش در پروراندن مقصود و جلب توجه شنونده بیش از چندین بیت منظوم و چند صفحهٔ مقاله و رساله باشد. (همایی، ۱۳۷۵: ۳۰۰-۲۹۹)

### حکمت در معنی و اصطلاح

آنچه در فرهنگ لغت در معنی حکمت ذکر شده است عبارت است از: "علم، دانش، دانایی، راستی، درستی، کلام موافق حق، پند و اندرز، حلم و بردباری، صلاح و مصلحت و... است."

(معین، ۱۳۷۵: ۱/ ۱۳۶۶) اما حکمت در اصطلاح فلسفی، عبارت است از: "علمی که در آن از حقیقت اشیا آن چنان که هست، در نفس الامر به اندازه توانایی و قدرت بشر بحث می‌شود." (عفیفی، ۱۳۷۱: ۱۶) صوفیه حکمت را این‌گونه معنی کرده‌اند: "حکمت اسراری است که عوام را از آن اطلاعی نیست." (همان: ۱۶) اما برخی حکمت را در مقولهٔ ادب این‌گونه معنی کرده‌اند: "حکمت عبارت است از آوردن قول پیامبر(ص) و ائمه (علیهم السلام) در سخن و آراستن سخن به این فرمایشات است." (همان: ۱۵) برخی دیگر آن را کلام جامع نام نهاده‌اند و آورده‌اند که هر گاه شاعر یا نویسنده سخنان بزرگان را در پند و اندرز و شکایت از روزگار در کلام خود آورد، سخنش حکمت است. (همان: ۱۵)

### فایدهٔ مثل

مَثَل نمایندهٔ مفهومی است که عاقلهٔ افراد یک ملت از هر طبقه و هر صنف بدان معتقد و معترفند و اگر جز این باشد مَثَل نیست. اگر امثال سایر هر ملت و جماعتی را به دقت مورد مطالعه و تأمل قرار دهیم، به شیوهٔ زندگی اجتماعی و طرز اندیشه و میزان تربیت و تمدن و پایهٔ ترقی یا تنزل آنان و از عادات و رسوم آن ملت آشنا می‌شویم که گویی سال‌هاست با افراد و طبقات مختلف آنان شریک زندگی و رفیق شب و روز بوده ایم. شمارهٔ امثال هر ملت با ذوق ادبی و وسعت زبان آن ملت نسبت مستقیم دارد. مَثَل به منزلهٔ واعظی شیرین و ناصحی خوش بیان، افراد یک ملت را با زبانی ساده به فرا گرفتن عادات پسندیده و فرو گذاردن عادات نکوهیده دعوت می‌کند. هر مَثَل، نتیجهٔ تجارب و خلاصهٔ تفکرات و آرای صدها؛ بلکه هزاران اشخاص دانا و کار آزموده است که در قالب عبارتی مختصر و روان ریخته شده و جامعهٔ آن را با میل و رغبت پذیرفته و مفاد آن را قبول کرده است. (سازواری و محمد ریحانی، ۱۳۹۲: ۶۷) کاربرد مثل فواید بسیار دارد، چه زبان مثلی از خشکی و تلخی پند و اندرز می‌کاهد و خاطر را لذت و طبع را مسرت می‌بخشد و در الفاظ اندک معانی بسیار مندرج می‌سازد و در قالب سخنان کوتاه، اندیشه‌های ژرف ارائه می‌دهد و در پردهٔ کنایه و اشاره که از تصریح بلیغ‌تر و رساتر است، مطالب والا و نکته‌سنجی‌های خردمندانه تعلیم می‌دهد.

(حلبی، ۱۳۷۷: ۶۶-۶۵) درجۀ عظمت و وسعت هر زبان و علو فکر ادبی آن زبان، از شماره امثال سائره آن معلوم می‌شود؛ زیرا امثال عبارتند از جمله‌های حکیمانه‌ای که به قدری فصیح و در عین فصاحت، ساده و لطیف و دارای استعارات و کنایات و تشبیهات خالی از تکلف‌اند که عامه، آنها را پسندیده، با کمال میل، حفظ و در محاورات خود به کار می‌برند. بنابراین هر مثل و حکمتی، نمونه عالی از فکر و قریحه ادبی یک ملت است. پس هر زبانی که امثالش بیشتر باشد، ادبیاتش کامل‌تر و فکر ادبی متکلمان به آن، عالی‌تر و وسیع‌تر است و چون کمال ادبیات و ذوق ادبی، فرع وسعت زبان و کثرت لغات و اصلاحات آن است، می‌توان گفت که بسیاری امثال هر زبان، دلیل وسعت و عظمت آن زبان است. (عشقی و خجسته نوین، ۱۳۹۴: ۲۲۹)

### دلایل استفاده از مثل و حکمت

کاربرد امثال و حکم در شعر و ادب فارسی به دلایلی چند هم از سوی شعرا و هم خوانندگان مورد توجه بوده است؛ از جمله: "ایجاز و اختصار، آوردن معانی بلند در شعر، جامع الاطراف بودن، تطابق امثال و حکم و شعر در مورد مطلب مورد نظر، سهولت حفظ شعر، سرعت انتشار شعر، سرعت انتقال معنی، قدرت جذب افکار و گرایش فطری مردم به شعر می‌باشد." (منصور مؤید، ۱۳۷۶: ۷) یوسفی سه دلیل برای کاربرد مثل‌ها از سوی شاعران ذکر می‌کند: "نخست آنکه چون مثل غالباً رایج و ذهن همگان به آن آشناست، به انتقال معنی کمک می‌کند و در عین ایجاز، از عهده این مهم بر می‌آید، به عبارت دیگر شاعر به سبب همین انس و آشنایی از نیروی معنوی مثل بهره می‌برد و معنی مورد نظرش را بیان می‌کند؛ ثانیاً مفاهیم با اشاره‌ای لطیف به ذهن دیگران راه می‌یابد و این طرز بیان از تصریح، بلیغ‌تر و شیرین‌تر است. بسا اتفاق می‌افتد که موضوع مثل، حیوانات، درختان، چیزها و یا مفاهیم کلی است که بعضی از آنها حقیقتی را در بر ندارند یا الفاظ آنها با موضوع سخن بی‌ارتباط به نظر می‌رسد، اما ذهن، نکته منظور و این ارتباط ظریف را در می‌یابد و مسرور می‌شود؛ به علاوه همین که الفاظ و صورت مثل مأنوس است، چون چاشنی شعر را مطبوع می‌کند." (ذوالفقاری، ۱۳۹۱: ۱۰۴) ابراهیم نظام بلخی متکلم معروف و سخن‌دان

گفته است: "در مثل چهار چیز گرد می‌آید که در انواع دیگر سخن نیست: کوتاهی لفظ، اصابت معنی، نیکی تشبیه و پسندیدگی کنایه؛ و این نهایت بلاغت است." (هبله رودی، ۱۳۴۴: ۶)

### تشابه و تفاوت مثل و حکمت

مثل و حکمت، با همه سادگی و بی‌پیرایگی اش دنیایی از تجربه و آموزه است. شاید اغراق نباشد اگر بگوییم: هر مَثَل کتابی است؛ البته اگر شرح شود. بدیهی است که مثل‌ها و حکمت‌ها تنها خاصّ زبان فارسی و ما ایرانیان نیست، در همه ادوار، در همه زبان‌ها و همه سرزمین‌ها وجود داشته است و دارد. (سازواری و محمّد ریحانی، ۱۳۹۲: ۶۴) در برخی از کتاب‌های ضرب‌المثل، گاه برخی حکمت‌ها را به عنوان مثل ثبت و ضبط کرده‌اند. کلمات قصار بزرگان، اغلب حکمت است نه مثل. مثل، رواج دارد و حاصل تجربیات مردم است؛ اما حکمت، رواج کمتری دارد و مبتنی بر عقل و اندیشه متفکران است. تنها وجه اشتراک مثل و حکمت، جنبه اندرزی آن است. دهخدا نام کتاب خود را امثال و حکم قرار داده است؛ زیرا بسیاری از مواردی که نقل می‌کند، حکمت است نه مثل و خود نیز بر این نکته واقف بوده و تفاوت آنها را چنین دانسته است: "مَثَل، تشبیه معقول به محسوس است، در عبارتی کوتاه و فصیح، برای نیکو تصویر کردن معقول در ذهن، با تأثیر زیاده دادن به آن. حکمت، عبارتی فصیح و قصیر باشد که حاوی قاعده طبیعی یا عقلی یا وضعی باشد و به تسامح، عامه هر دو را مثل گویند. مثال برای نوع اول: "آب در کوزه و ما تشنه لبان می‌گردیم" معقول (مشبه) مقصود حاصل متکلم است و محسوس (مشبه به) آب در کوزه یا تشنه لبی است. گاه مثل و حکمت با هم ترکیب شوند مانند: "آواز سگان کم نکند رزق گدا را" منبع مخالف را به آواز سگان و نفع خویش را به رزق گدا تشبیه کرده و از آن مقصود ندارد؛ بنابراین نمی‌توان جمله: "خردمند باشید تا توانگر باشید" یا "دوست نیک گنجی بزرگ است" را مثل دانست؛ بلکه حکمت است." (ذوالفقاری، ۱۳۹۱: ۱۰۰) ممکن است برخی حکمت‌ها بر اثر رواج و کاربرد زیاد به صورت مثل در آیند؛ مثلاً: "صلاح مملکت خویش خسروان دانند" این جمله گرچه در ابتدا حکمت بوده، لیکن بر اثر رواج و تکرار، به صورت مَثَل

در آمده است؛ بنابراین از میان تمامی مشخصه‌ها، رواج، در تفاوت میان مثل و حکمت، مهم‌تر و تعیین‌کننده‌تر است. (همان: ۱۰۰) استاد احمد بهمنیار در داستان نامهٔ بهمنیار در تفاوت بین مثل و حکمت چنین آورده است که: "سخن مشتمل بر صنعت تمثیل، هر گاه بین عامۀ مردم و طبقات مختلف که اکثریت یک ملت و قوم را تشکیل می‌دهند، شایع و رایج گردد، جزو امثال سائره محسوب می‌شود، اما هرگاه شهرت عامۀ را کسب نکند و بین خواص ادب و نویسندگان یک قوم و ملت شهرت شود، آن سخن جزو امثال خاصه و یا حکمت‌ها به حساب آمده و آن را حکمت خوانند؛" مانند فرمایش مولا علی (ع) که می‌فرمایند: "بئس الزاؤ إلى المعادِ العُدوانُ علی العِبَادِ". "بدترین توشه برای آخرت، ستم کردن بر بندگان است." (امیری، ۱۳۸۹: ۶۸)

### امثال و حکم عربی و فارسی در قصاید و غزلیات و قطعات تقی دانش

بهره‌گیری تقی دانش از زبان عربی تنها در امثال و حکم آن خلاصه نمی‌شود؛ بلکه با تعمق در اشعار دانش می‌توان به این حقیقت پی برد که دانش، در نقش یک ادیب و هنرمند و محقق برجسته ی علوم بدیعی و بلاغی، آرایه‌های بدیعی (لفظی و معنوی) به کار رفته در کتب بدیعی فارسی را که ریشهٔ عربی دارند و در اکثر کتب بدیعی عربی هم به کار رفته‌اند، در اشعار و غزلیات به کار برده و اشعار خود را به این آرایه‌های بدیعی مزین کرده‌اند. (ر.ک: توحیدیان، ۱۳۹۷: ۱۹۰-۱۴۹) تفحص دانش در شعر و ادب عربی به حدی است که در اکثر غزلیاتش، به قصد نشان دادن علم و فضل و هنرنمایی، به شعرا و شخصیت‌های معروف ادبیات عرب، اشاره کرده است و خود را به آنان تشبیه می‌کند:

به گفتار دری من شهرهٔ شهر      چو در تازی ابو تمام طایی

(دانش، ۱۳۸۳: ۶۰۷)

در جای دیگر، به قصد قداست و حرمت مذهبی و معنوی قرآن، به شعرای عصر جاهلیت

اشاره می‌کند که اشعارشان در مقام مقایسه با آیات فصیح قرآنی چندان ارزشی ندارد:

چو در کعبه شود نازل فصیح آیات فرقانی      چه خنسا و چه بوسلمی چه جعدی و چه ذیبانی

(همان: ۶۴۰)

مواردی که از قصاید و غزلیات و قطعات دانش، به عنوان امثال استخراج گردیده‌اند دو نوع هستند، نوع اول: امثالی که گوینده و سراینده مشخصی ندارند و متعلق به عموم مردمند و نوع دوم: امثال و اشعار شعرای پارسی گوی هستند که از کثرت استعمال جزو امثال رایج و سایر به شمار می‌روند. مواردی هم که از قصاید و غزلیات و قطعات دانش جزو حکمت در نظر گرفته شده‌اند؛ اکثراً جملات قصار بزرگان دینی است که در مقایسه با امثال رواج کمتری داشته و مبتنی بر عقل و اندیشه آنهاست که اطلاق نام مثل بر آن چندان مناسب به نظر نمی‌رسد.

نمونه‌هایی از امثال و حکم فارسی و عربی که دانش به شیوه‌ها و شگردهای مختلف از آنها بهره گرفته است از قصاید و غزلیات و قطعات وی نقل می‌گردد:

۱. دل راز درون نهفته لیکن بر باد / ده سر این زبان است (دانش، ۱۳۸۳: ۳۵۶)
- نیکو مثل بود که زبان سر دهد به باد / ای بس غرامت است که سر از زبان دهد (همان: ۴۲۳)
- از آن مرد دانا دهان دوخته است / که بیند که شمع از زبان سوخته است (سعدی، ۱۳۷۵: ۱۵۴)
- هر که را تیغ زبان نیست به فرمان صائب / عاقبت کشته شمشیر زبان می‌گردد
- (صائب تبریزی، ۱۳۷۳: ۱۵۹۱/۴)
- اشاره دارد به ضرب‌المثل معروف: "زبان سرخ سر سبز می‌دهد بر باد." (دهخدا، ۱۳۷۶: ۸۹۳/۲) و نیز اشاره دارد به حکمت‌هایی از پیامبر(ص) و امام صادق (ع) و حضرت علی (ع): "سلامة الانسان في حفظ اللسان." (محمّدی ری شهری، ۱۳۸۹: ۵۸۴/۷) "تَجَاةُ الْمُؤْمِنِ فِي حِفْظِ لِسَانِهِ." (همان: ۸۵-۵۸۴) "الْمَرْءُ يَعْتَرُ بِرِجْلِهِ فَيَبْرِي، وَيَعْتَرُ بِلِسَانِهِ فَيَقْطَعُ رَأْسَهُ." (همان: ۵۸۵)
۲. هر عمل کان بسپری بر بی‌بصارت از عمل / کاه در پیش سگ است و استخوان پیش خر است
- (دانش، ۱۳۸۳: ۴۸)
- اشاره دارد به مثل معروف: "کاه پیش سگ و استخوان پیش خر نهادن" (دهخدا، ۱۳۷۶: ۱۱۸۸/۳)
۳. درد مندان جهالت را به صحبت ره مده / هم چرای خویش را گر می‌کند گر بز گر است
- (دانش، ۱۳۸۳: ۴۸)
- اشاره دارد به مثل معروف: "یک بز گر، گله را گرگین کند" (دهخدا، ۱۳۷۶: ۲۰۳۸/۴)

۴. گر خرفتادت در وحل، جان می دهی در لایها / رخشت ز گردون بگذرد، گر بگذرد از پل خرت  
(دانش، ۱۳۸۳: ۵۴)
- در مثل هست آنکه از پل بگذرد خندان بود / بگذرد از پل خرم کج نیست چون پالان من  
(همان: ۵۳۰)
- اشاره دارد به ضرب‌المثل معروف فارسی: "خر خود را از پل گذراندن" (دهخدا، ۱۳۷۶: ۲/۷۲۷)
۵. مرا چه باید ز اینگونه خویشان بستود / ز بوی مشک چه حاجت به گفتن عطار  
(دانش، ۱۳۸۳: ۱۱۳)
- هنر نمودن اگر نیز هست، لایق نیست / که خود عبیر بگوید چه حاجت عطار  
(سعدی، ۱۳۷۴ ب: ۹۱۲)
- اشاره دارد به مثل معروف: "مشک آن است که خود ببوید؛ نه آنکه عطار بگوید." (سعدی،  
۱۳۷۴ الف: ۱۸۰) و (دهخدا، ۱۳۷۶: ۴/۱۷۱۳)
۶. علاج درد عاشق را بجز معشوق نتواند / حکیم آرد بر سر گر هزاران چون فلاطونش  
(دانش، ۱۳۸۳: ۱۱۵)
- علاج درد مشتاقان، طبیب عام نشناسد / مگر لیلی کند درمان، غم مجنون شیدا را  
(سعدی، ۱۳۷۴ ب: ۴۵۲)
- مصراع دوم شعر سعدی ضرب‌المثل است و دانش و شعرای دیگر در بیان این مثل پیرو  
سعدی هستند.
۷. با دو گندم بوالبشر چون جنّت المأوی فروخت / گر به یک جو من فروشم، من یشابه ما ظلم  
(دانش، ۱۳۸۳: ۵۲۶)
- پدرم روضه رضوان به دو گندم بفروخت      ناخلف باشم اگر من به جوی نفروشم  
(حافظ، ۱۳۷۴: ۲۷۷)
- من یشابه ما ظلم: اشاره دارد به مثل معروف: "مَنْ أَشْبَهَ أَبَاهُ فَمَا ظَلَمَ" (پسر که شبیه پدر باشد،  
ظلمی نکرده است) (دامادی، ۱۳۷۹: ۳۵)

۸. عاقلان را یک اشارت بس بودای عاقلان / نکته‌ای گفتم نکو قلّ و دلّ خیر الکلام  
(دانش، ۱۳۸۳: ۱۳۲)
- عاقلان را یک اشارت بس بود / عاشقان را تشنگی زآن کی رود  
(مولوی، ۱۳۸۴: ۷/۷۶۱)
- ز این به نصیحت نگوید کست / اگر عاقلی یک اشارت بست  
(سعدی، ۱۳۷۵: ۶۹)
- اشاره دارد به مثل معروف: "اگر عاقلی یک اشارت بس است" (دهخدا، ۱۳۷۶: ۱/۲۲۳) و  
"عاقلان را یک اشارت بس بود". (همان: ۲/۱۰۸۶) و نیز اشاره دارد به مثل معروف عربی: "العاقلُ  
یکفیه الاشارة" (خاتمی، ۱۳۷۳: ۴۵۷)
۹. در ابدان و در ادیان کوشش آور / که گفتت مصطفی العلم علمان  
(دانش، ۱۳۸۳: ۱۶۳)
- اشاره دارد به حدیث و حکمت نبوی: "اَلْعِلْمُ عِلْمَانِ عِلْمُ الْاَدْيَانِ وَ عِلْمُ الْاَبْدَانِ" (دامادی،  
۱۳۷۹: ۳۸)
۱۰. سخن بپروردت جان و دل خود این مثل است / که آدمی ز ره گوش می‌شود فریبی  
(دانش، ۱۳۸۳: ۲۱۵)
- آدمی فربه شود از راه گوش / جانور فربه شود از حلق و نوش  
(مولوی، ۱۳۸۴: ۶/۹۱۱)
- اشاره دارد به مثل معروف: "آدمی فربه شود از راه گوش" (دهخدا، ۱۳۷۶: ۱/۲۹)
۱۱. بشناس خویشتن را مشناس ماسوا را / که تو چون شناختی خود بشناختی خدا را  
(دانش، ۱۳۸۳: ۲۲۲)
- چون تو در علم خود زبون باشی / عارف کردگار چون باشی  
(سنایی، ۱۳۷۷: ۶۳)
- اشاره دارد به حدیث و حکمت معروف نبوی: "مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهُ" (حلی، ۱۳۷۷: ۸۰)



۱۲. صبرست کت واصل کند مقصود دل حاصل کند / سرمایۀ تأمین دل، صبرست اندر کارها  
(دانش، ۱۳۸۳: ۲۲۵)

صبر به قول حکیم، هست کلید فرج / بس برسی بر مراد، صبر کنی گر شعار  
(همان: ۴۳۷)

به صبر کوش که او حل مشکلات کند / که دیده است که آسان نکرده دشواری  
(همان: ۵۸۶)

بستگی در کار هر کس هست بگشاید به صبر / یک کلید است و هزاران قفل از آن و می‌شود  
(کلیم کاشانی، ۱۳۸۷: ۲۰۴)

به صبر مشکل عالم تمام بگشاید / که این کلید، به هر قفل راست می‌آید  
(صائب تبریزی، ۱۳۷۳: ۴ / ۱۹۲۳)

اشاره دارد به حدیث و حکمت معروف نبوی: "أَلْصَبْرُ مِفْتَاحُ الْفَرَجِ" (فروزانفر، ۱۳۷۶: ۱۰) و  
نیز اشاره دارد به کلام و حکمت امیر المؤمنین حضرت علی (ع): "وَ الصَّبْرُ مِنْ أَسْبَابِ الظَّفَرِ"  
(همان: ۴۲)

۱۳. بر گهرست دانشا قدر شناس گوهری / پیش گروه بی‌هنر، دم ز هنر زدی چرا  
(دانش، ۱۳۸۳: ۲۲۵)

قدر سخنت اهل سخن نیک شناسند / غواص شناسد که صدف را گوهری هست  
(همان: ۳۶۴)

قدر حسنت جامی صاحب هنر دانست و بس / قیمت جوهر کسی نشناسد الا گوهری  
(جامی، ۱۳۸۸: ۴۹۴)

اشاره دارد به مثل معروف فارسی: "قدر زر زرگر شناسد قدر گوهر گوهری" (دهخدا، ۱۳۷۶:  
۱۱۵۷/۲)

۱۴. با مدعی در انجمن‌ای یار کمتر کن سخن / گویند خیزد بی‌گمان گفتار از گفتارها  
(دانش، ۱۳۸۳: ۲۲۶)

مصراع دوم اشاره دارد به مثل معروف عربی: "الكلام يجزّ الكلام" (دهخدا، ۱۳۷۶: ۲۶۸/۱) و نیز: "الكلامُ يجزُّ بعضه بعضاً" (خاتمی، ۱۳۷۳: ۴۶۱)

۱۵. تا جان مراست در تن درمان دردم آرید / سهراب و نوشدارو، تأخیر اگر دوا را  
(دانش، ۱۳۸۳: ۲۳۲)

دجله و رود پس از مرگ چه حاصل که رواست / تشنه را تا که به لب جان نرسد آب رسد  
بر غم و داغ تهمتن ندهد فایده‌ای / نوشدارو که پس از مرگ به سهراب رسد  
(همان: ۷۰۸)

نوشدارو چه سود خواهد داشت / چون شد از ملک زندگی سهراب  
(ابن یمین، بی تا: ۳۲۱)  
اشاره دارد به مثل معروف فارسی: "نوش دارو که پس از مرگ به سهراب دهند" (دهخدا،  
۱۳۷۶: ۱۸۴۰/۴)

۱۶. دلا! اشک من اندر شیشه کن با خود همی دارش / که خاصیت بود بهر شفا باران نیشان را  
(دانش، ۱۳۸۳: ۲۳۵)  
اشاره دارد به باور عامیانه و مثل معروف شفا بخشی باران ماه نیشان (نیمه دوم ماه فروردین و  
نیمه اول ماه اردیبهشت) (ر.ک: حسینی نیا و سالمی زاده، ۱۳۹۹: ۱۴۷-۹۲)

۱۷- مباحش در غم فردا که روزیت امروز / هر آنکه داده نهاده است سهم فردا را  
(دانش، ۱۳۸۳: ۲۵۰)  
در بر آنکه رازقت گر که تو راست روزی / آرد و بر دهان نهد روزی بر نهاده را  
(همان: ۲۶۰)

اشاره دارد به مثل معروف بوستان سعدی: "همان کس که دندان دهد، نان دهد"  
(سعدی، ۱۳۷۵: ۱۴۹)؛ و نیز اشاره دارد به مثل و آیه شریفه: "وَمَا مِنْ دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ إِلَّا عَلَيَّ  
اللَّهُ رِزْقُهَا" (قرآن: ۱۱ / آیه ۶)؛ و نیز اشاره دارد به مثل معروف: "الرزق علی الله" (دهخدا،  
۱۳۷۶: ۸۶۶/۲)

۱۸. شیخ چون شد پیشوایم، زاهد آمد رهنما / این مثل را یاد آوردم اذا کان الغراب  
(دانش، ۱۳۸۳: ۲۷۵)

بر پی صاحب غرض رفتم بیفتم ز راه / این مثل نشنیده‌ای باری اذا کان الغراب  
(انوری، ۱۳۷۶: ۱/۲۸)

تا مرا زلفت دلیل دل شد اندر راه عشق / هر زمان با خویشتن گویم اذا کان الغراب  
(قآنی شیرازی، ۱۳۸۰: ۸۹)

اشاره دارد به مثل معروف: اذا کان الغراب دلیل قوم فَنَأْوِسُ الْمَجُوسِ لَهُمْ مَقِيلٌ: (هرگاه کلاغ  
راهنمای قومی شد، گورستان زردتشتیان خوابگاه آن قوم خواهد بود) (جوینی، ۱۳۸۸: ۲/۴۵۹)

۱۹. بر بنی آدم همه ابواب عالم بسته نیست / در ز حکمت بسته از رحمت دری بگشاده است  
(دانش، ۱۳۸۳: ۲۸۸)

غمگین مشو به روی تو گر بسته شد دری / بس دوست بر رخ تو در بسته باز کرد  
(همان: ۳۸۶)

خدای ار به حکمت ببندد دری / گشاید به فضل و کرم دیگری (سعدی، ۱۳۷۵: ۸۷)  
غمین نباشم ازیرا خدای عزّ و جلّ / دری نبندد تا دیگری نبگشاید  
(مسعود سعد، ۱۳۷۴: ۱۲۳)

ده در شود گشاده، شود بسته چون دری / انگشت، ترجمان زبان است لال را  
(صائب تبریزی، ۱۳۷۵: ۱/۳۴۷)

اشاره دارد به ضرب‌المثل‌های عربی: "اللَّهُ يَسُدُّهَا مِنْ بَابٍ، يَفْتَحُهَا مِنْ بَوَابِهِ" و "إِذَا انْغَلَقَ بَابٌ،  
فُتِحَتْ أَبْوَابُ أُخْرَى" و "اللَّهُ يَسُدُّ مِنْ بَابٍ وَ يَفْتَحُ مِنْ أَلْفِ بَابٍ" (ناصری، ۱۳۹۰: ۲۸-۲۲۷)

۲۰. حکیم گفته و ما خود به تجربت دیدیم / به هر فراز جهان بنگری فرودی هست  
(دانش، ۱۳۸۳: ۲۹۵)

سعديا، از روی تحقیق این سخن نشنیده‌ای / هر نشیبی را فراز و هر فرازی را نشیب  
(سعدی، ۱۳۷۴ ب: ۴۶۵)

اشاره دارد به مثل معروف سعدی: "هر نشیبی را فراز و هر فرازی را نشیب" (دهخدا، ۱۳۷۶):

۱۹۷۴ / ۴

۲۱. به غیر نیروی عاشق که بار عشق کشد؟ / که حمل بار گران کار هر دلاور نیست

نهنگ نیل بود کو زند به دریا دل / به نیل غوطه وری کار هر شناور نیست

(دانش، ۱۳۸۳: ۳۰۰)

به هر جنس خاصیتی داده‌اند/ برای همان خاصیت زاده اند

ز عقرب توقع بود زهر نیش / اگر نوش خواهی عجب از تو بیش

(همان: ۷۰۸)

هر کسی را بهر کاری ساختند / میل آن را در دلش انداختند

(مولوی، ۱۳۸۴: ۳ / ۱۶۱۹)

اشاره دارد به امثال معروف: "لِکُلِّ عَمَلٍ رَجَالٌ" (عنصرالمعالی، ۱۳۸۷: ۲۳۰) و "إِعْمَلُوا فِکُلِّ

مِیْسَرٍ لِّمَا خُلِقَ لَهُ" (خرنذری زیدری نسوی، ۱۳۸۱: ۳۴۷) و "قُلْ کُلٌّ یَعْمَلُ عَلَی شَاکَلَتِهِ" (قرآن:

سوره ۱۷/ آیه ۸۴)

۲۲. جز ما که حاصل از عمل خود نبرده‌ایم / هر کار پیشه از عمل خود ثمر گرفت

(دانش، ۱۳۸۳: ۳۱۰)

اشاره دارد به امثال معروف قرآنی: "وَأَنْ لَّیْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَى" (دهخدا، ۱۳۷۶: ۳ / ۱۳۷۵) و

"مَنْ عَمِلَ صَالِحًا فَلِنَفْسِهِ وَمَنْ أَسَاءَ فَعَلِیْهَا وَمَا رُبُّکَ بَطْلَامٍ لِلْعَبِیدِ" (قرآن: سوره ۴۱/ آیه ۴۶)

۲۳. منکران را نشود گرم دل از وعظ و مقال / پتک بر آهن سرد آنچه زنی بی‌اثر است

(دانش، ۱۳۸۳: ۳۱۰)

اشاره دارد به مثل و کنایه معروف: "آهن افسرده کوفتن و آهن سرد کوفتن"

(دهخدا، ۱۳۷۶: ۱ / ۷۴)

۲۴. غرض ز خفتن معشوق مست در بر عاشق / شنیده‌ای تو اگر نوم مؤمن است عبادت

(دانش، ۱۳۸۳: ۳۳۲)

اشاره دارد به حدیث و حکمت معروف نبوی: "تَوْمُ الْمُؤْمِنِ عِبَادَهُ وَ نَفْسُهُ تَسْبِيحٌ" (فرزوانفر،

۱۳۷۶: ۱۵۶)

۲۵. کنون که از پی هجرم دهی نوید وصال / وفا به وعده کن امروز صبر فردا نیست

(دانش، ۱۳۸۳: ۳۱۲)

دیون خویش ادا کرده است هر مدیون / عجب که عزه نپرداخته است دین غریم

دلیل گفته من الکریم اذا وعد است / وفا به وعده خود بایدش کرد کریم

(همان: ۴۸۳)

اشاره دارد به مثل معروف: "الکریمُ إذا وَعَدَ وَفَى و إذا أَوْعَدَ عَفَا" (غازی ملطیوی، ۱۳۸۳:

۲۹۷) و (سعدی، ۱۳۷۴: ۵۴) و نیز اشاره دارد به این مثل عربی: "أَنْجَزَ حُرًّا مَا وَعَدَ" (آزاده به

وعده اش عمل می‌کند) (موسوی و دیگران، ۱۳۹۰: ۲۱۴) و: "وَعَدُ الْكَرِيمِ أَلْزَمُ مِنَ دَيْنِ الْغَرِيمِ"

(وعده بزرگوار الزام آورتر از بدهی بدهکار است) (همان: ۲۱۵)

۲۶. دو صد نصیحتت از جان به گوش سنگدلان

چنان سرودن کرنا به زیر گوش کری است

(دانش، ۱۳۸۳: ۳۲۵)

مصراع دوم، معادل مثل معروف فارسی: "یاسین به گوش خر خواندن است" (دهخدا، ۱۳۷۶:

۲۰۳۲/۴) و نیز اشاره دارد به آیه شریفه: "وَمَثَلُ الَّذِينَ كَفَرُوا كَمَثَلِ الْذِي يُنْعِقُ بِمَا لَا يَسْمَعُ إِلَّا دُعَاءَ

وَنِدَاءَ صُمٍّ بِكُمْ عُمَى فَهُمْ لَا يَعْقِلُونَ" (قرآن: سوره ۲/ آیه ۱۷۱)

۲۷. تو پند ناصح مشفق به گوش جان بشنو / سخن ز دل چو بر آید در آن سخن اثری است

(دانش، ۱۳۸۳: ۳۲۵)

در این معنی سخن باید که جز سعدی نیاراید / که هر چ از جان برون آید نشیند لاجرم بر دل

(سعدی، ۱۳۷۴ ب: ۶۴۲)

"... و اگر نیز آنچه گوید حق گوید و لیکن از حق نیاید از سر باطل و هوا آید، بر دل نیاید.

بزرگان گفته‌اند: آنچه از دل آید، بر دل آید." (رازی، ۱۳۸۴: ۴۹۲) اشاره دارد به حکمت معروف

حضرت علی (ع): "الْكَلِمَةُ إِذَا خَرَجَتْ مِنَ الْقَلْبِ وَقَعَتْ فِي الْقَلْبِ، وَإِذَا خَرَجَتْ مِنَ اللِّسَانِ لَمْ تَجَاوِزِ الْأَذَانَ" (ابن ابی الحدید، ۱۴۰۴: ۲۸۷/۲۰)

۲۸. روی من بین و ز درد دلم احوال بپرس / ز آنچه آید به زبان درد دلم افزون است  
(دانش، ۱۳۸۳: ۳۲۷)

گر بگویم که مرا حال پریشانی نیست / رنگ رخسار خیر می دهد از سر ضمیر  
(سعدی، ۱۳۷۴: ۶۱۹)

رنگ رویم را نمی بینی چو زر / زاندرون خود می دهد رنگم خیر  
(مولوی، ۱۳۸۴، دفتر اول: بیت ۱۲۶۶)

اشاره دارد به مثل معروف: "الظاهرُ عنوان الباطن" (دهخدا، ۱۳۷۶: ۲/۸۷۴)  
۲۹. آن واضعی که وضع اساس جهان ازوست / در کار خیر گفت که تأخیر نی رواست  
(دانش، ۱۳۸۳: ۳۲۹)

آن دم که دل به عشق دهی خوش دمی بود / در کار خیر، حاجت هیچ استخاره نیست  
(حافظ، ۱۳۷۴: ۱۳۱)

اشاره دارد به مثل معروف: "خیر النخیر ما کان عاجله" (بهترین کار خیر آن است که زود انجام شود) (دهخدا، ۱۳۷۶: ۲/۷۹۴) و نیز هم سمت و سو با این سخن و حکمت امام جعفر صادق است: "إِذَا هَمَمْتَ بِخَيْرٍ فَبَادِرْ فَإِنَّكَ لَا تَدْرِي مَا يَحْدُثُ" (چون کار خیری کردی، شتاب کن [استخاره و درنگ مکن] چون تو نمی دانی چه پیش خواهد آمد. (راستگو، ۱۳۹۹: ۲۷۱)

۳۰. ز انتظار دل عاشقان برآر امروز / که بهر مزد عمل، انتظار فردایی است  
(دانش، ۱۳۸۳: ۳۳۰)

خلق تخمی که فشانند در این مزرع دنیا / زود روئیده ببینند به صحرای قیامت  
(همان: ۳۵۶)

گاه حصاد موقف عقبی و بدرود / تخم عمل به مزرع دنیا هر که کاشت  
(همان: ۶۸۶)

مناسب است با مضمون این خبر و مثل و حکمت معروف: "الدنيا مزرعة الآخرة" (فروزانفر، ۱۳۷۶: ۳۵۸) و نیز اشاره دارد به این حدیث و حکمت از امام هادی (ع): "مَنْ يزرَع خَيْرًا يَحْصُدْ غِبْطَةً وَ مَنْ يزرَع شَرًّا يَحْصُدْ نَدَامَةً" (موسوی و دیگران: ۱۳۹۰: ۲۱۲)

۳۱. به عمر گفته مرا یار بوسه‌ای دهمت / به سال وعده عرقوب بهر خرمایی است

(دانش، ۱۳۸۳: ۳۳۰)

وعده‌های لب شیرین تو با من به مثل / همچنان وعده عرقوب که بر خرمایی

(همان: ۶۱۷)

هر چند که در خلاف وعده / مشهور جهان شدی چو عرقوب

با این همه نزد من عزیزی / چون یوسف مصر نزد یعقوب

(ابن یمین، بی تا: ۳۲۲)

عرقوب. ابن صخر، یا عرقوب بن معبد بن اسد. از عمالقه است و او کاذب‌ترین مردم زمان خود بود و در اخلاف وعده بدو مثل زنند. از اعراب جاهلی بود و در خلف وعده به وی مثل زنند. نسب او را ابن سعد بن زید مناهن تمیم گفته‌اند؛ و برخی وی را از اوس و خزرج دانند؛ و بعضی او را از اهالی خیبر یا مدینه دانسته‌اند. درباره خلف وعده وی اخبار بسیاری نقل کرده‌اند از جمله گویند به برادرش وعده "طلع" نخلی را داد و چون طلع گشت، از او خواست صبر کند تا "بلح" گردد و هنگامی که "بلح" شد گفت منتظر باش تا "رطب" شود و سرانجام چون "رطب" گشت خود آن را چید و به برادر چیزی نداد. (دهخدا، ۱۳۷۷: ۱۰/۸۳۱-۱۵۸۳۰)

وقت ظهور شکوفه بودی بر نخل / وعده عرقوب با برادر مسکین

گاه شکوفه برادرش چو بیامد / گفت که در گاه بارای و مرا بین

نخل چو آورد بار، بار دگر گفت / اندک صبری رطب بر آید شیرین

گاه رطب گفت تا بر آید خرما / باش دو روز دگر که وعده رسد هین

نخل گرانبار گشت و رفت به انبار / ماند به عرقوب از برادر نفرین

قصه عرقوب شد به دهر فسانه / وعده عرقوبی آمده است مثل زین

(دانش، ۱۳۸۳: ۷۸۲)

کعب بن زهیر در حق وی گوید: کانت مَوَاعِيدُ عِرْقُوبٍ لَهَا مَثَلًا وَمَا مَوَاعِيدُهَا إِلَّا الْأَبَاطِيلُ.

(دامادی، ۱۳۷۹: ۵)

وَعَدَّتْ وَكَانَ الْخُلْفُ مِنْكَ سَجِيَّةً مَوَاعِيدَ عِرْقُوبٍ أَحَاهُ بِيْتَرَبِ (وعده کردی و خلف وعده،

شیمه و خوی تو است، همانند وعده کردن عرقوب برادر خویش را به یثرب)

(خرندزی زیدری نسوی، ۱۳۸۱: ۲۹)

منظور از وعده ی عرقوبی یا مواعید عرقوبی، وعدهٔ سر خرمن و باطل دادن است. (دهخدا،

۱۳۷۶: ۱۸۸۸/۴)

۳۲. به روز عرض حساب آنچه در حساب بیاید / ز عزت عمل کس بود نه عز سیادت

(دانش، ۱۳۸۳: ۳۳۲)

خود شو پدر و جد خود از نام بجد باش / بر گو چه فخار است ز فخر پدر و جد

(همان: ۴۰۵)

سخن زین درازی چه باید کشید / هنر برتر از گوهر آمد پدید

(فردوسی، ۱۳۷۶: ۱۸۰/۲)

کوری بود که غمزه به چشم پدر کند / ناقابلی که فخر به اجداد می کند

(واعظ قزوینی، ۱۳۵۹: ۲۰۷)

نگویمت که به سُنخوانِ خاک خورده بناز / عظامِ بالیه کی رتبتِ عصام دهد؟

(بهار، ۱۳۶۸: ۵۹۷۰)

ایات فوق، اشاره دارد به مثل و جملهٔ معروف گلستان سعدی: "عربی را دیدم که پسر را همی

گفت: "یا بُنّی اِنَّکَ مَسْئُولٌ یَوْمَ الْقِیَامَةِ مَاذَا اَکْتَسَبْتَ وَ لَا یُقَالُ بِنَمْنٍ اَنْتَسَبْتَ." یعنی تو را خواهند

پرسیدن که هنرت چیست، نگویند که پدرت کیست." (سعدی، ۱۳۷۴ الف: ۱۵۸) و نیز اشاره دارد

به مثل معروف: "یقال کن عَصَامِیًّا لَا تَکُنْ عِظَامِیًّا" (مانند عصام باش نه نازنده به استخوان پدران)

عصام بن شهر بن حرث جرمی، حاجب نعمان بن منذر است. (دامادی، ۱۳۷۹: ۱۴۲) و نیز اشاره دارد

به حدیث و حکمت: "فَخَرُّ الْمَرْءِ بِفَضْلِهِ لَا بِأَصْلِهِ" (فخر مرد به هنر اوست نه به گهر او) (راستگو،



۱۳۹۹: ۱۱۳) و نیز اشاره دارد به اشعار جاهلی و عربی که مثل سایر شده است: "نفس عِصامِ سَوَدَتْ

عِصَامًا" (نفس عصام است که عصام را سروری داده است) (سبزیان پور، ۱۳۸۶: ۸۷)

۳۳. نباید از همه ابرام بوسه از او بستانم / که موجب مرض است از که ترک رفت ز عادت

(دانش، ۱۳۸۳: ۳۳۲)

اشاره دارد به مثل معروف عربی: "العاده طبعه خامسه" (آموختگاری پنجمین از سرشت

باشد). العاده طبعه ثانیه. (دهخدا، ۱۳۷۶: ۲۵۷/۱). ترک عادت موجب مرض است. (همان: ۵۴۵)

۳۴. آنچه خواهم من تو را دل خواهد از من بیشتر / گر چه گفتند این ز مادر مهربانتر دایه نیست

(دانش، ۱۳۸۳: ۳۳۶)

از من نه وفا دار برای یار رقیبت / با مهرتر از مام به کودک نبود دایه

(همان: ۵۷۱)

اشاره دارد به مثل معروف: "دایه از مادر مهربانتر" و نیز: "اگر تو عمه‌ای من مادرستم"

(دهخدا، ۱۳۷۶: ۷۷۴/۲)

۳۵. دعوی حکمت فقیه از آورد باور مکن / خاله خالو کی تواند شد چو او را خایه نیست

(دانش، ۱۳۸۳: ۳۳۶)

اشاره دارد به مثل معروف: "اگر خاله ام ریش داشت، آقا دائیم بود" (دهخدا، ۱۳۷۶: ۲۰۷/۱)

و "خاله را خایه بدی خالو شدی" (همان: ۷۱۱/۲)

۳۶. حاجب رخسار همچون آفتاب موی توست / خانمانی نیست کاندر زحمت همسایه نیست

(دانش، ۱۳۸۳: ۳۳۶)

اشاره دارد به مثل: "همسایه بد مباد کس را" (دهخدا، ۱۳۷۶: ۱۹۹۳/۴)

۳۷. نه بازگشت کند ناوک نشسته به دل / که بازگشت نی اش تیر درگذشته ز شست

(دانش، ۱۳۸۳: ۳۴۰)

بازای که باز آید عمر شده حافظ / هر چند که نآید باز تیری که بشد از شست

(حافظ، ۱۳۷۴: ۱۱۰)

اشاره دارد به مثل معروف: "تیر از شست بشدن و تیر از کمان رفتن" (دهخدا، ۱۳۷۶: ۵۶۹/۱)

۳۸. دست بردار از جهان گرزلف جانانت به دست / راست گفتند این که بالای سیاهی رنگ نیست  
(دانش، ۱۳۸۳: ۳۴۹)

سیه را سرخ چون کرد از دورنگی / چو بالای سیاهی نیست رنگی  
(نظامی گنجوی، ۱۳۸۶: ۱۹۹)

اشاره دارد به ضرب‌المثل معروف: "بالای سیاهی رنگی نیست" (دهخدا، ۱۳۷۶: ۳۶۸/۱)  
۳۹. چون بگریزی ز شیخ، محتسبت جا دهد / در دهن مار شو، بیم چو از اژدهاست  
(دانش، ۱۳۸۳: ۳۵۰)

از شاه زی فقیه چنان بود رفتنم / کز بیم مار، در دهن اژدها شدم  
(ناصر خسرو، ۱۳۸۰: ۳۴۰)

اشاره دارد به مثل معروف فارسی: "از بیم مار در دهن اژدها رفتن" (دهخدا، ۱۳۷۶: ۱۰۹/۱) و  
نیز اشاره دارد به مثل معروف عربی: "کالمستجیر من الرمضاء بالنار" (مانند کسی که از گرما به  
آتش پناه می‌برد) (خاتمی، ۱۳۷۳: ۴۶۰) و نیز اشاره دارد به امثال معروف عربی: "بَعْضُ الشَّرِّ أَهْوَنُ  
مِنْ بَعْضِ" و "فَرٌّ مِنَ الْقَطْرِ تَحْتَ الْمِرَابِ" (کتابی، ۱۳۸۴: ۸۶) نظیر مثل فارسی: ز باران سوی  
ناودان آمدیم. یا: از چاله در آمد به چاه افتاد (همان: ۴-۸۳)

۴۰. گو با دل اگر بر سرت از عشق نشانی است / دل‌بستگی ات چیست بدان چیز که فانی است  
(دانش، ۱۳۸۳: ۳۵۲)

اشاره دارد به ضرب‌المثل معروف سعدی در گلستان: "هر چه نباید، دل‌بستگی را نشاید"  
(سعدی، ۱۳۷۴ الف: ۵۴)

۴۱. در بسترم ار ره دهی آمال پدیدار / کی گرگ رحیم است چو بر گله شبان است  
(دانش، ۱۳۸۳: ۳۵۴)

اشاره دارد به مثل معروف: "گرگ می‌نبرد گله را به مهمانی" (دهخدا، ۱۳۷۶: ۱۳۰۲/۳)  
۴۲. نار تو فزون آنچه فزونست نیازم / نیکو مثلی هست هم از ماست که بر ماست  
(دانش، ۱۳۸۳: ۳۷۰)

اشاره دارد به مثل معروف عربی: "مَا حِيلَةُ الرِّيحِ إِذَا هَبَّتْ مِنْ دَاخِلٍ" (در برابر باد مخالفی که از درون وزد چاره چیست؟ به کنایه مراد آن است که با دشمن درونی (= داخلی) چه باید کرد؟ (وراوینی، ۱۳۷۵: ۳۰۷)

۴۳. بی‌خمار بادۀ دوشین چه باید جام باده / پوستین نفعی نخواهد داد اگر سرما نیاید  
(دانش، ۱۳۸۳: ۳۹۰)

اشاره دارد به مثل: "پوستین بهر دی آمد نی بهار" (دهخدا، ۱۳۷۶: ۵۱۶/۱) و "هر چیز بهنگام خوشست" (همان: ۱۹۲۵/۴) و "هر چیزی به جای خویش نیکوست" (همان: ۱۹۲۶)  
۴۴. خطاست گوئی اگر دل به دل بود راهش / که یار از دل عاشق کجا خبر دارد؟  
(دانش، ۱۳۸۳: ۳۹۱)

مثل است اینکه گویند که به دل رهست دل را / دل من ز غصّه خون شد، دل او خبر ندارد  
(وحشی بافقی، ۱۳۷۷: ۵۰)

اشاره دارد به مثل معروف: "دل به دل راه دارد" (دهخدا، ۱۳۷۶: ۸۱۹ / ۲) و نیز اشاره دارد به مثل معروف عربی: "إِنَّ مِنَ الْقَلْبِ إِلَى الْقَلْبِ رَوَازِيَهُ" (فروزانفر، ۱۳۷۵: ۱ / ۱۶۹) "الْقُلُوبُ تَشَاهَدُ، الْقُلُوبُ تُجَارِي الْقُلُوبُ" (همان: ۱۶۹)

۴۵. در مثل است اینکه صبر گر چه درختیست تلخ / باش که زود آورد میوه شیرین به بار  
(دانش، ۱۳۸۳: ۴۳۷)

صبر گویند که تلخ است و دهد میوه شیرین / بارها کشته ام و دیده ام آن بار ندارد  
(همان: ۴۱۵)

منشین تُرُش از گردش ایام که صبر / تلخ است و لیکن بر شیرین دارد  
(سعدی، ۱۳۷۴ الف: ۷۱)

ابیات فوق اشاره دارد به مثل معروف از قول انوشیروان: "الصَّبْرُ كِاسِمِهِ وَ عَاقِبَتُهُ عَسَلٌ"  
(دامادی، ۱۳۷۹: ۲۴۴)

وَالصَّبْرُ مِثْلُ اسْمِهِ فِي كُلِّ نَائِبِهِ / لَكِنْ عَوَاقِبُهُ أَحْلَى مِنَ الْعَسَلِ (همان: ۲۴۴)

۴۶. سبز جامه به برت روی فروزنده چو گل / راست آمد به عیان فی الشجر الخضر نار

(همان: ۴۴۰)

اشاره دارد به مثل معروف در آیه شریفه: "الَّذِي جَعَلَ لَكُمْ مِنَ الشَّجَرِ الْأَخْضَرِ نَارًا فَإِذَا أَنْتُمْ مِنْهُ تُوقِدُونَ" (قرآن: سوره ۳۶/آیه ۸۰)

۴۷. با قید علایق نه‌ای آزاد که نآرد / جاروب به دم بسته به سوراخ شود موش

(دانش، ۱۳۸۳: ۴۵۹)

با عنایت به اینکه دانش از شعرای بازگشت ادبی به شمار می‌رود، تنها به بهره‌گیری از امثال و حکم به کار رفته در اشعار شعرای سبک خراسانی و عراقی اکتفا نکرده؛ بلکه تحت تأثیر شعرای سبک هندی هم قرار گرفته. (ر.ک: توحیدیان، ۱۳۹۹: ۱۲۴-۹۵) و به امثال و حکم شعرای این سبک نظیر صائب هم نظر داشته است.

موش با جاروب در سوراخ نتوانست رفت

خواجه با چندین علایق، چون به حق واصل شود

(صائب تبریزی، ۱۳۷۵: ۱۳۰۳/۳)

اشاره دارد به مثل معروف: "موش به سوراخ نمی‌رفت جاروب به دمش بست" (دهخدا،

۱۳۷۶: ۱۷۵۶/۴)

۴۸. تعجیل کن اجل برهان جان من ز تن / مردن به نام، به بود از زندگی به ننگ

(دانش، ۱۳۸۳: ۴۶۳)

اشاره دارد به مثل معروف: "مرگ به است از زندگانی اندر شماتت دشمن" و "مرگ بهتر که دشنام دشمن" (دهخدا، ۱۳۷۶: ۱۵۳۱/۳) و نیز اشاره دارد به حکمت معروف از حضرت امام حسین (ع): "مَوْتُ فِي عِرِّ خَيْرٌ مِنْ حَيَاةٍ فِي دُلٍّ" (مجلسی، ۱۳۸۶: ۱۹۲/۴۴)

۴۹. آرزو عیب جوانان نبود این مثل است / دیرگاهی است که بشنیده‌ای این طرفه مثل

(دانش، ۱۳۸۳: ۴۶۴)

اشاره دارد به ضرب‌المثل معروف: "آرزو به جوانان عیب نیست" (دهخدا، ۱۳۷۶: ۲۹/۱)

۵۰. گویند خدا یک بود و یار بود یک / هر روز تو دل باخته ی دیگری ای دل  
(دانش، ۱۳۸۳: ۴۶۷)
- اشاره دارد به مثل معروف: "خدا یکی یار یکی" (دهخدا، ۱۳۷۶: ۷۲۲/۲)
۵۱. گر که عزّ من قنع دانی و ذلّ من طمع / خویش را داری عزیز اولیست تا خواهی ذلیل  
(دانش، ۱۳۸۳: ۴۶۸)
- اشاره دارد به حکمت: "عَزَمَنْ قَنَعَ وَذَلَّ مَنْ طَمَعَ" (اکبری دستک، ۱۳۹۵: ۳۰)
۵۲. ز دیرگاه به خاطر من این مثل دارم / که خواهی ار سخن راست بشنو از بهلول  
(دانش، ۱۳۸۴: ۴۶۸)
- درست و راست صفات تو گویم و نشگفت / درست و راست شنیدن ز مردم شیدا  
(مسعود سعد، ۱۳۷۴: ۳۶)
- اشاره دارد به مثل معروف: "حرف راست را از دیوانه باید شنید" (دهخدا، ۱۳۷۶: ۶۹۳/۲)
۵۳. تشبیه نتوان روی تو و آن قامت دلجوی / تو جز آنکه خنسا گفته است النَّارُ فی رأس العلم  
(دانش، ۱۳۸۳: ۴۷۵)
- اشاره دارد به این بیت خنساء که مصراع دومش جزو امثال سایر است: أَعْرُ أَبْلَجُ تَأْتَمُّ الْهُدَاةُ بِه  
كَأَنَّهُ عَلِمٌ فِي رَأْسِهِ نَارٌ (هاشمی، ۱۳۸۵: ۲۲/۲)
۵۴. گر از رقیب تو دارم هراس نی عجب است / ز ریسمان سیاه و سفید خوف سلیم  
(دانش، ۱۳۸۳: ۴۸۲)
- من آزموده ام این رنج و دیده این زحمت / ز ریسمان متنفر بود گزیده مار  
(سعدی، ۱۳۷۴ ب: ۹۱۰)
- ز ناز کشته گیسوی دلبران ترسد / چنانکه مار گزیده ز ریسمان ترسد  
(غنی کشمیری، ۱۳۶۲: ۸۸)
- ایات فوق اشاره دارد به مثل معروف: "مارگزیده از ریسمان سیاه و سفید می ترسد" (دهخدا،  
۱۳۷۶: ۱۳۸۶/۳)

۵۵. فراق دیدم و از طعن خلق باکم نیست / ز نیش پشه چه باک آورد گزیده مار

(دانش، ۱۳۸۳: ۴۴۵)

تأثری چه ز غم‌هاست مراست با غم عشق / ز نیش پشه چه دردی رسد به جسم سلیم؟

(همان: ۴۹۶)

مصراع دوم ضرب‌المثل فارسی است و منبع و مرجع آن یافت نشد. شاید از ابداعات خود

شاعر بوده باشد.

۵۶. بر امید رحمتی رفتن به درگاه لئیم / دانش! آن بهتر که بخشیدن عطایش بر لقایش

(دانش، ۱۳۸۳: ۴۵۷)

"درویشی را ضرورتی پیش آمد. کسی گفت: فلان نعمتی وافر دارد، اگر بر حاجت تو واقف

شود، در قضای آن توقّف روا ندارد. گفت: من او را ندانم. گفت: منت رهبری کنم. دستش گرفت

و به منزل آن کس در آورد. یکی را دید لب فروهشته و ابرو در هم کشیده [و تند نشسته].

برگشت و سخن نگفت. پرسیدندش: چه کردی؟ گفت: عطای او به لقایش بخشیدم." (سعدی،

۱۳۷۴ الف: ۱۱۳) اشاره دارد به مثل: "عطایش را به لقایش بخشیدم" (دهخدا، ۱۳۷۶: ۱۱۰۴/۲)؛

همچنین اشاره دارد به حدیث و حکمت معروف از حضرت علی (ع):

"فَوْتُ الْحَاجَّةِ خَيْرٌ مِنْ طَلِبِهَا مِنْ غَيْرِ أَهْلِهَا" (تمیمی آمدی، ۱۴۱۰: ۱/۴۸۴) و نیز اشاره دارد

به مثل عربی: "دَعْ خَيْرَهَا لِشَرِّهَا" (برای پرهیز از شرّش از خیرش بگذر) (موسوی و دیگران،

۱۳۹۰: ۲۰۹)

۵۷. ز دور اختر سیار چرخم ثابت و روشن / که صبح روشن است از پی اگر بینی شب تارش

(دانش، ۱۳۸۳: ۴۵۷)

مصراع دوم اشاره دارد به مثل معروف: "از پی هر شبی بود روزی" (دهخدا، ۱۳۷۶: ۱/۱۱۱)

۵۸. تو اگر سرو روانی و اگر ماه تمام / دل بریدم ز تو من قلّ و دل خیر کلام

(دانش، ۱۳۸۳: ۵۲۰)

سعدیا! قصّه ختم کن به دعا / إِنَّ خَيْرَ الْكَلَامِ قَلٌّ وَ دَلٌّ (سعدی، ۱۳۷۴ ب: ۹۱۷)

اشاره دارد به مثل معروف: "خیر الکلام ما قلّ و دلّ". (معین، ۱۳۷۵: ۱۱۷/۴) و (دهخدا،

۱۳۷۶: ۷۶۷/۲)

۵۹. قصه شب بود و یک زنجیر و دیوانه کشید / رشته صحبت به زلفش الحدیث ذو شجون

(همان: ۵۳۴)

اشاره دارد به ضرب‌المثل معروف: "الحدیثُ ذو شُجُونٍ". (سخن، خداوند راه‌هاست). اول کسی که این مثل گفته است، ضَبَّه بن الیاس بن مُضَر بوده است و او دو پسر داشت سعد و سُعید نام. مگر شبی شتران ضبه برمی دند هر دو پسران را به طلب شتران فرستاد. سعد به شتران رسید و شتران را باز گردانید و سُعید دو بُرد خوب پوشیده داشت. حارث خواست که از او بستاند نداد حارث او را بکشت و آن هر دو بُرد او بُرد. چون شب در آمد ضبه می‌نگریست سیاهی مرد و اشتران دید گفت: "أَسَعِدًا ام سُعیدًا؟" یعنی این مرد که می‌نماید سعد است یا سُعید؟ این لفظ او نیز مشهور شد که در بر آمدن حاجت و نومی‌دی مثل زنند. پس سعد به مراد دل پیش آمد نزدیک پدر و سُعید را کس ندانست که چه افتاد و ضبه بر فراق سُعید صبر می‌کرد تا چنان اِتِّفَاق که به حج رفت و در بازار عکاظ آمد حارث بن کعب را دید هر دو برد پسرش پوشیده شناخت. نزدیک حارث رفت و پرسید که حال دو بُرد بازگویی گفت: فلان را دیدم و این هر دو برد پوشیده داشت ازو خواستم نداد او را بکشتم و این هر دو برد بُردم. ضبه حارث را گفت: بدین شمشیر کشتی که داری؟ حارث گفت آری. شمشیر از او بستد و بجنانید و گفت: "الحدیثُ ذو شُجُونٍ". پس بزد و حارث را بکشت. مردمان ضبه را گفتند که در ماه حرام کشتی. ضبه گفت: "سَبَقَ السَّيْفُ العَدْلَ" یعنی که شمشیر بر ملامت پیشی کرد و این لفظ او نیز مشهور است و ضبه صاحب این سه مثل است: یکی "الحدیثُ ذو شُجُونٍ" و دوم "أَسَعِدًا ام سُعیدًا" و سوم: "سَبَقَ السَّيْفُ العَدْلَ؛ و خواجه ابوبکر بن الحسن القهستانی ره، این مثل را که "الحدیثُ ذو شُجُونٍ" باشد با مثلی دیگر در یک بیت نظم کرده است:

تَذَكَّرَ نَجْدًا و الحدیثُ شُجُونُ فَجِنُّ اشْتِیَاقًا و الجنونُ فَنُونُ

این مثل آنجا باید گفت که از سخنی که می‌گویند، سخنی دیگر یاد آید. (وطواط، بی‌تا: ۹۰-

۸۸) "الکلامُ بجرُّ الکلام" (حرف، حرف می‌آورد، سخن از سخن شکافد) (خاتمی، ۱۳۷۳: ۴۶۱)

۶۰. چراغی که در خانه باشد روا / حرام است در مسجد افروختن

(دانش، ۱۳۸۳: ۵۳۸)

اشاره دارد به ضرب‌المثل‌های معروف فارسی و عربی: "چراغی که به خانه رواست به مسجد حرام است" (دهخدا، ۱۳۷۶: ۶۱۰/۲) و معادل است با مثل معروف: "اول خویش سپس درویش" (همان: ۳۱۶/۱) و همچنین: "الأقرب یمنع الأبعد" (خویش نزدیک تر، خویش دورتر را از ارث محروم می‌کند) (همان: ۳۱۶)

۶۱. سیم و زر ما در طلب سیمبران است / بر سنت الجنس مع الجنس یمیل

(دانش، ۱۳۸۳: ۵۵۶)

اشاره دارد به مثل معروف: "الجنس الی الجنس یمیل" (دهخدا، ۱۳۷۶: ۲۴۰/۱) و "کبوتر با کبوتر باز با باز" (همان: ۱۱۹۱/۳) و نیز اشاره دارد به مثل معروف: "کلُّ طائرٍ یطیرُ معَ شِکِلِهِ" (دامادی، ۱۳۷۹: ۳۲) و نیز: "الجنسیةُ علَّةُ الضَّمِّ." (همجنس بودن علت پیوستگی است) (خاتمی، ۱۳۷۳: ۴۵۴)

۶۲. از یک‌دگر هر دو بری، چون معتزل از اشعری / این آب یک جوکی رود یا جای من یا جای تو

(دانش، ۱۳۸۳: ۵۵۷)

اشاره دارد به ضرب‌المثل معروف: "آبشان از یک جو نمی‌رود" (دهخدا، ۱۳۷۶: ۱۲/۱) آب در این مثل، نماد روش، اندیشه، هدف، تفکر، بینش و... است و تحلیل کل ضرب‌المثل نشان دهنده تضاد و نبود همکاری، مشارکت، تعاون و ناهماهنگی است؛ بنابراین وقتی بین دو یا چند نفر در امری توافق و سازگاری وجود نداشته باشد، به ضرب‌المثل فوق استناد می‌کنند. جایگزینی واژه آب در مقام واژه‌های کیفی فرهنگی، نشان دهنده نفوذ و اهمیت این ماده حیاتی و حیات ساز در شبکه ساختی فرهنگی سرزمین ماست. (فرید، ۱۳۸۴ و ۱۳۸۳: ۴۸)

۶۳. توای احمق به دردی مبتلائی / که بهبودی نیابد از مداوا

از آن کرآر صفدر شاه مردان / بگفت الحمق داءٌ لا یداوا

(دانش، ۱۳۸۳: ۶۵۷)



اشاره دارد به حکمت معروف از حضرت علی (ع): "الْحُمُقُ دَاءٌ لَا يَدَاوَى" (محمّدی ری شهری، ۱۳۸۹: ۲۳۲/۳)

۶۴. به کاری ار چه هیچ گاه در نیم / به کاری ار شدم برم به انتها  
چه خوش بیان عمروعاص از این مثل / إِذَا حَكَّكَتُ فَرَحَهُ أَدْمِيَّتُهَا (دانش، ۱۳۸۳: ۶۶۰)  
اشاره دارد به مثل معروف: "إِذَا حَكَّكَتُ فَرَحَهُ أَدْمِيَّتُهَا" (چون زخمی را بخارانم ادامه می‌دهم تا خون بیفتد) (میدانی، ۱۳۶۶: ۲۸ / ۱)

۶۵. نصیحت کس ار بر ملا گویدت / نه ناصح که او عیب می‌جویدت  
بگفت آن دلی کش جهان در ولا / که تقریح دان نصح بین الملا  
(دانش، ۱۳۸۳: ۶۷۸)

اشاره دارد به حکمت معروف حضرت علی (ع): "الْأَنْصَحُ بَيْنَ الْمَلَأَ تَقْرِيعٌ" (عنصرالمعالی، ۱۳۸۷: ۲۹)

۶۶. چشم پوشان ز ناروا که تو را / کار بر ناروا نینجامد  
ز آن بگفت علی عمرانی / غَضَّ طَرْفِ الْوَرَعِ (دانش، ۱۳۸۳: ۷۰۵)  
اشاره دارد به حکمت معروف از حضرت علی (ع): "غَضُّ الطَّرْفِ مِنَ الْوَرَعِ" (تمیمی آمدی، ۱۴۱۰: ۱ / ۴۷۲)

۶۷. اللَّهُ يُقَدِّرُ الْعَبْدَ وَالْعَبْدُ يُدَبِّرُ / بیدار علی باش آقای مدبر (دانش، ۱۳۸۳: ۷۱۹)  
اشاره دارد به مثل معروف: "الْعَبْدُ يُدَبِّرُ وَاللَّهُ يُقَدِّرُ" (جوینی، ۱۳۸۸: ۵۲۳/۲)  
۶۸. گنه کاری که از کردار بیزار / به از عابد که بر طاعات مغرور (دانش، ۱۳۸۳: ۷۳۰)  
اشاره دارد به مثل معروف سعدی: "عاصی که دست بر دارد، به از عابد که در سر دارد" (سعدی، ۱۳۷۴ الف: ۱۸۴)

۶۹. این مثل یاد دارم از ترکان / معنیی نیک دارد اندر بر  
گرگ گر دیدنش مبارک هست / هست نادیدنش مبارک تر (دانش، ۱۳۸۳: ۳۳-۳۲)  
اشاره دارد به مثل: "گرگ دیدن مبارک است ندیدن مبارک‌تر" (دهخدا، ۱۳۷۶: ۳ / ۱۳۰۱)

۷۰. خواجه از من سخن نغز همی خواهد / و من نهنم گر که سر اندر خط فرمان چکنم  
شعر خواهم که برش عرضه دهم گاه به فارس / خجلم با مثل زیره و کرمان چکنم  
من که در ملک سلیمانم و یک مور ضعیف / نبرم ران ملخ نزد سلیمان چکنم  
(دانش، ۱۳۸۳: ۷۵۵)
- عاشقانت سوی تو تحفه اگر جان / آرند به سر تو که همه زیره به کرمان آرند  
(سنایی، ۱۳۸۸، ۱۴۲)
- از جهل بود زیره به کرمان / بردن یا قطره به نزد آب عمّان بردن  
لکن چو مروّت است فرمود / خرد پای ملخی نزد سلیمان بردن  
(کرمانی، ۱۳۶۶: ۲۷۹)
- در خصوص ضرب‌المثل‌های معروف: "زیره به کرمان بردن" و "ران ملخ به درگاه سلیمان  
بردن" و معادل‌های آن. (ر.ک: کتابی، ۱۳۸۲: ۴۶-۱۳۳)
۷۱. غیبت کس چو نگویی مشنو غیبت کس / تا ز عصیانت تو خسران نبری در آن بین  
این چنین گفته علیّ ولیّ آن نور / هدی سامع الغیبه کان احد المغتابین  
(دانش، ۱۳۸۳: ۷۸۳)
- اشاره دارد به حکمتی از حضرت علی (ع): "السّامع للغیبه احد المغتابین" (تمیمی آمدی،  
۱۴۱۰: ۲۲۱)
۷۲. دو زلف سرکش تو بر چه زرخدانت / معلق است و از این نکته نیست او آگاه  
نبی بگفت که آن کس که از برای / کسی چهی بکند خود اول در اوفتاد به چاه  
(دانش، ۱۳۸۳: ۷۹۹)
- اشاره دارد به حدیث و حکمت معروف نبوی: "مَنْ حَفَرَ حُفْرَةً لِأَحِبِّهِ وَقَعَ فِيهَا" (فروزانفر،  
۱۳۷۶: ۶۲)

## نتیجه

۱. از آغاز پیدایش شعر و ادب فارسی، بسیاری از امثال و حکم عربی و فارسی که به علت مردمی و عامیانه بودنشان سرایندهٔ معلومی ندارند، در اشعار شاعران پارسی گوی راه یافته و بسیاری از امثال و حکم نیز حاصل رواج اشعار معروف خودِ شعرای پارسی گوی است که باعث رونق و غنای شعر و ادب فارسی و همچنین اشعار تقی دانش گردیده است.

۲. با تفحص در قصاید و غزلیات و قطعات دانش، ملاحظه می‌شود که وی با تأسی از شعرای پیشین، بالاخص شعرایی که در بهره‌گیری از امثال و حکم ید بیضا دارند، بنا به دلایلی چون: ایجاز و اختصار، قدرت جذب افکار و گرایش فطری مردم به شعر، آوردن معانی بلند در شعر، سهولت حفظ شعر، سرعت انتشار شعر، سرعت انتقال معنی و نیز به سبب جذابیت و رسایی و شیوایی کلام خود و از همه مهم‌تر به جهت اظهار فضل و هنر نمایی و تفحص در اشعار شعرای پیشین فارسی و عربی، از امثال و حکم بهره جسته است.

۳. بهره‌گیری دانش از زبان عربی، تنها در امثال و حکم آن خلاصه نمی‌شود؛ بلکه با تعمق در اشعار دانش می‌توان دریافت که وی، در نقش یک ادیب و محقق برجستهٔ علوم بدیعی و بلاغی، آرایه‌های بدیعی به کار رفته در کتب مهم بدیعی فارسی را که ریشهٔ عربی دارند و در اکثر کتب مهم بدیعی عربی هم به کار رفته‌اند، در غزلیات خود به کار برده و اشعار خود را به این آرایه‌های بدیعی مزین کرده‌اند. تفحص دانش در شعر و ادب عربی به حدی است که در اکثر غزلیاتش، به قصد نشان دادن علم و فضل و هنر نمایی و عربی دانی خود، به شعرا و شخصیت‌های معروف ادبیات عرب، اشاره کرده است و خود را به آنان تشبیه و حتی خود را از آنان برتر می‌داند.

۴. با عنایت به اینکه دانش از شعرای بازگشت ادبی به شمار می‌رود، تنها به بهره‌گیری از امثال و حکم به کار رفته در اشعار شعرای سبک خراسانی و عراقی اکتفا نکرده؛ بلکه تحت تأثیر شعرای سبک هندی هم قرار گرفته و به امثال و حکم شعرای این سبک نظیر صائب تبریزی هم نظر داشته است.

۵. در پژوهش حاضر، مواردی که از قصاید و غزلیات و قطعات دانش به عنوان امثال استخراج گردیده‌اند دو نوع هستند، نوع اول: امثالی که گوینده و سرایندهٔ مشخصی ندارند و متعلق

به عموم مردمند و نوع دوم امثال و اشعار شعرای پارسی گوی هستند که از اکثرت استعمال جزو امثال رایج و سایر به شمار می‌روند. مواردی هم که از غزلیات و قطعات دانش جزو حکمت در نظر گرفته شده اند؛ اکثرا جملات قصار بزرگان دینی است که رواج کمتری داشته و مبتنی بر عقل و اندیشه آنهاست که اطلاق نام مثل بر آن چندان مناسب به نظر نمی‌رسد.

## منابع و مآخذ

کتاب:

قرآن کریم.

ابن ابی الحدید، عبد الحمید بن هبه الله - شرح نهج البلاغه، جلد ۲۰. قم: مکتبه آیه الله مرعشی النجفی، چاپ اول، ۱۴۰۴.

ابن یمین فریومدی. دیوان، به تصحیح و اهتمام حسینعلی باستانی راد. تهران: کتابخانه سنایی، بی‌تا.

اخگر، احمد. امثال منظوم (دو جلد). تهران: روزنامه کانون شعرا، ۱۳۱۸.

اسحاق، محمد. سخنوران نامی ایران در تاریخ معاصر (دو جلدی)، جلد دوم، ترجمه اسماعیل برادران شاهرودی. تهران: نشر طلوع، چاپ اول، ۱۳۶۳.

انوری، علی بن محمد. دیوان (دو جلدی)، جلد اول، به کوشش محمد تقی مدرس رضوی. تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ پنجم، ۱۳۷۶.

برقی، سید محمد باقر. سخنوران نامی معاصر ایران (دو جلدی)، جلد دوم. قم: نشر دارالعلم، چاپ سوم، ۱۳۹۱.

بشیری مؤدب، رضا. امثال موزون در ادب فارسی. تهران: سازمان میراث فرهنگی کشور، چاپ اول، ۱۳۷۵.

بهار، محمدتقی. دیوان. تهران: انتشارات توس، چاپ پنجم، ۱۳۶۸.

بهمیناری، احمد. داستان‌نامه بهمیناری. تهران: انتشارات دانشگاه تهران، چاپ اول، ۱۳۸۱.

تمیمی آمدی، عبد الواحد بن محمد. غررالحکم و درر الکلم، محقق و مصحح سید مهدی رجائی. قم: دارالکتاب الاسلامی، چاپ دوم، ۱۴۱۰.

جامی، عبد الرحمان. کلیات دیوان، با مقدمه فرشید اقبال. تهران: انتشارات اقبال، چاپ سوم، ۱۳۸۸.

جوینی، علاءالدین بن عظاملک بن بهاءالدین محمد بن محمد. تاریخ جهانگشای جوینی، متن کامل سه جلدی، به اهتمام سید شاهرخ موسویان، بر اساس تصحیح علامه محمد قزوینی. تهران: انتشارات دستان، چاپ اول، ۱۳۸۵.

حافظ، شمس‌الدین محمد. دیوان، با مجموعه تعلیقات و حواشی علامه محمد قزوینی، به اهتمام عبد‌الکریم جریزه دار. تهران: انتشارات اساطیر، چاپ پنجم، ۱۳۷۴.

حلبی، علی اصغر. تأثیر قرآن و حدیث در ادبیات فارسی. تهران: انتشارات اساطیر، چاپ پنجم، ۱۳۷۷.  
خاتمی، احمد. شرح مشکلات تاریخ جهانگشای جوینی. تهران: مؤسسه فرهنگی و انتشاراتی پایا، چاپ اول، ۱۳۷۳.

خرمی، حسین. ضرب‌المثل‌های منظوم. قم: نشر خرم، چاپ اول، ۱۳۷۳.  
خرندزی زیدری نسوی، شهاب‌الدین محمد. نفته المصدور، تصحیح و توضیح امیر حسین یزدگردی. تهران: انتشارات توس، چاپ اول، ۱۳۸۱.

دامادی، سید محمد. مضامین مشترک در ادب فارسی و عربی. تهران: انتشارات دانشگاه تهران، چاپ دوم، ۱۳۷۹.

دانش، تقی (مستشار اعظم). دیوان (قصاید، هزار غزل، مقطعات). تهران: انتشارات دانشگاه تهران، چاپ دوم، ۱۳۸۳.

دهخدا، علی اکبر. امثال و حکم، چهار جلدی. تهران: انتشارات امیر کبیر، چاپ نهم، ۱۳۷۶.  
\_\_\_\_\_ لغت‌نامه، زیر نظر دکتر محمد معین و دکتر سید جعفر شهیدی. تهران: مؤسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران، چاپ دوم از دوره جدید، ۱۳۷۷.

رازی، نجم‌الدین. مرصاد العباد، به اهتمام محمد امین ریاحی. تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ یازدهم، ۱۳۸۴.  
راستگو، سید محمد. تجلی قرآن و حدیث در شعر فارسی. تهران: انتشارات سمت، چاپ پانزدهم، ۱۳۹۹.  
سعدی، گلستان، تصحیح و توضیح: غلامحسین یوسفی. تهران: انتشارات خوارزمی، چاپ چهارم، ۱۳۷۴ الف.  
\_\_\_\_\_ کلیات سعدی، از روی نسخه تصحیح شده محمد علی فروغی (ذکاء الملک)، مقدمه و شرح حال جلال‌الدین همایی، حواشی: محمود علمی (درویش). تهران: سازمان جاویدان، چاپ اول، ۱۳۷۴ ب.

\_\_\_\_\_ بوستان (سعدی نامه)، تصحیح و توضیح: غلامحسین یوسفی. تهران: انتشارات خوارزمی، چاپ پنجم، ۱۳۷۵.

سنایی غزنوی، ابوالمجد مجدودبن آدم. حدیقه الحقیقه و شریعه الطریقه، تصحیح و تحشیه محمد تقی مدرس رضوی. تهران: انتشارات دانشگاه تهران، چاپ پنجم، ۱۳۷۷.

\_\_\_\_\_ دیوان، به سعی و اهتمام محمد تقی مدرس رضوی. تهران: انتشارات سنایی، چاپ هفتم، ۱۳۸۸.

شعاعی، حمید. امثال شعر فارسی. تهران: انتشارات گوتنبرگ، ۱۳۵۱.

صائب تبریزی. دیوان، جلد اول و سوم، به کوشش محمد قهرمان. تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ سوم، ۱۳۷۵.

\_\_\_\_\_ دیوان، جلد چهارم، به کوشش محمد قهرمان. تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ دوم، ۱۳۷۳.

عباد زاده کرمانی، محمد. ضرب المثلها شعر فارسی و ریشه تاریخی آن. تهران: انتشارات قصه جهان نما، چاپ اول، ۱۳۷۰.

غفیفی، رحیم. مثلها و حکمتها در شعر شاعران قرن سوم تا یازدهم. تهران: انتشارات سروش، چاپ اول، ۱۳۷۱.

عنصرالمعالی، کیکاووس بن اسکندر بن قابوس بن وشمگیر بن زیار. قابوس نامه، به اهتمام و تصحیح غلامحسین یوسفی. تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ شانزدهم، ۱۳۸۷.

غازی ملطیوی، محمد. روضه العقول (تحریر دیگر مرزبان نامه)، تصحیح و توضیح جلیل نظری. ناشر: دانشگاه آزاد اسلامی واحد گچساران، چاپ اول، ۱۳۸۳.

غنی کشمیری. دیوان، به کوشش احمد کرمی. تهران: انتشارات ماه، چاپ اول، ۱۳۶۲.

فردوسی. ابوالقاسم شاهنامه، جلد دوم، بر اساس چاپ مسکو، به کوشش سعید حمیدیان. تهران: نشر قطره، چاپ چهارم، ۱۳۷۶.

فروانفر، بدیع الزمان. شرح مثنوی شریف، جلد اول. تهران: انتشارات زوار، چاپ هفتم، ۱۳۷۵.

\_\_\_\_\_ احادیث و قصص مثنوی، ترجمه کامل و تنظیم مجدد حسین داودی. تهران: انتشارات امیر کبیر، چاپ اول، ۱۳۷۶.

قائنی شیرازی. دیوان، بر اساس نسخه میرزا محمود خوانساری، به تصحیح: امیر صانعی. تهران: انتشارات نگاه، چاپ اول، ۱۳۸۰.

کرمانی، اوحدالدین. دیوان رباعیات، به کوشش احمد ابو محبوب، با مقدمه‌ای از محمد ابراهیم باستانی پاریزی. تهران: انتشارات سروش، چاپ اول، ۱۳۶۶.

کلیم کاشانی. دیوان، تصحیح و مقدمه: حسین پرتو بیضایی، بازخوانی و ویرایش سید محسن آثارجوی. تهران: انتشارات سنایی، چاپ اول، ۱۳۸۷.

مجلسی، محمدباقر بن محمد تقی. بحار الانوار، جلد ۴۴. تهران: انتشارات اسلامیه، چاپ چهارم، ۱۳۸۶.

محمدی برازجانی، محمود. ارسال مثل یا امثال و حکم در شعر حافظ. تهران: انتشارات مفید، چاپ اول، ۱۳۷۴.

محمدی ری شهری، محمد. میزان الحکمه، المجلد السابع. قم: انتشارات دارالحدیث، چاپ اول، ۱۳۸۹.

- مزارعی، زهرا. **امثال سائر و پندهای موزون**. شیراز: انتشارات و صحافی لوکس، چاپ اول، ۱۳۷۶.
- مسعود سعد سلمان. **دیوان**، با مقدمه رشید یاسمی. تهران: انتشارات نگاه، چاپ اول، ۱۳۷۴.
- مشیر سلیمی، علی اکبر. **سخنوران نابینا یا کوران روشن بین**. تهران: مؤسسه مطبوعاتی فریدون علمی، چاپ اول، ۱۳۴۴.
- معین، محمد. **فرهنگ فارسی**، جلد ۴. تهران: انتشارات امیر کبیر، چاپ نهم، ۱۳۷۵.
- متصور مؤید، علیرضا. **ارسال مثل در شاهنامه فردوسی**. تهران: انتشارات سروش، چاپ اول، ۱۳۷۳.
- \_\_\_\_\_ . **ارسال مثل در مثنوی**. تهران: انتشارات سروش، چاپ اول، ۱۳۷۶.
- مولوی، جلال‌الدین محمد بلخی. **مثنوی معنوی**، از نسخه نیکلسون، فرهنگ لغات و اعراب از: عزیز الله کاسب. تهران: انتشارات گلی، چاپ پنجم، ۱۳۸۴.
- میدانی، ابوالفضل. **مجمع الامثال**، جلد اول. مشهد: انتشارات آستان قدس رضوی، چاپ اول، ۱۳۶۶.
- ناصر خسرو قبادیانی، ابو معین حمیدالدین. **دیوان اشعار**، به اهتمام: سید نصر الله تقوی، مقدمه و شرح حال: سید حسن تقی زاده، تصحیح مجتبی مینوی، تعلیقات علی اکبر دهخدا. تهران: انتشارات معین، چاپ اول، ۱۳۸۰.
- ناصری، مهدی. **فرهنگ ضرب‌المثل‌های فارسی - عربی**. قم: انتشارات بوستان کتاب، چاپ اول، ۱۳۹۰.
- نظامی گنجوی. **خسرو و شیرین**، تصحیح بهروز ثروتیان، تهران: انتشارات امیر کبیر، چاپ اول، ۱۳۸۶.
- وحشی بافقی. **کلیات دیوان**، مقدمه سعید نفیسی، حواشی محمود علمی. تهران: انتشارات جاویدان، چاپ هفتم، ۱۳۷۷.
- وراوینی، سعدالدین. **مرزبان نامه**، به کوشش خلیل خطیب رهبر. تهران: انتشارات صفی علیشاه، چاپ ششم، ۱۳۷۵.
- وطواط، رشیدالدین. **لطائف الامثال و طرائف الاقوال**، به ضمیمه مقدمه و تصحیح سید محمد باقر سبزواری. تهران: مکتبه الصدوق غفاری، بی‌تا.
- واعظ قزوینی، ملا محمد رفیع. **دیوان**، به کوشش سید حسن سادات ناصری. تهران: مؤسسه مطبوعاتی علی اکبر علمی، ۱۳۵۹.
- هاشمی، احمد. **جواهر البلاغه (دوجلدی)**، جلد دوم، ترجمه و شرح حسن عرفان. قم: نشر بلاغت، چاپ ششم، ۱۳۸۵.
- هبله رودی، محمدعلی. **مجمع‌الامثال**. تهران: انتشارات فرهنگ عامه، ۱۳۴۴.
- همایی، جلال‌الدین. **فنون بلاغت و صناعات ادبی**. تهران: مؤسسه نشر هما، چاپ دوازدهم، ۱۳۷۵.

### مقالات:

اکبری دستک، فیض الله. «جایگاه فرهنگ قناعت (اقدام و عمل) و کارکردهای آن در تبیین و تحکیم مبانی اقتصاد مقاومتی از نگاه تعالیم اسلامی». فصلنامه بصیرت و تربیت اسلامی، سال ۱۳، شماره ۳۶، صص ۴۷-۲۷، بهار ۱۳۹۵.

امیری، سید محمد. «ضرب المثل در ادب فارسی و عربی، پیشینه و مضامین مشترک». پژوهشنامه ادبیات تعلیمی، دوره ۲، شماره ۵، صص ۷۶-۵۷، بهار ۱۳۸۹.

توحیدیان، رجب. «بررسی تأثیر سبکی تقی دانش از حافظ شیرازی». فصلنامه علمی پژوهشی بهارستان سخن، دانشگاه آزاد اسلامی واحد خوی، شماره پیاپی ۴۵، صص ۱۳۶-۱۱۵، ۱۳۹۸.

\_\_\_\_\_ «نگاهی به آرایه‌های بدیعی معنوی در غزلیات تقی دانش». فصلنامه علمی پژوهشی زیبایی‌شناسیادبی دانشگاه آزاد اسلامی واحد اراک، سال ۹، شماره ۳۶، صص ۱۹۰-۱۴۹، تابستان ۱۳۹۷.

\_\_\_\_\_ «مخالف خوانی و ترک ادب شرعی، خصیصه بارز سبکی تقی دانش». فصلنامه علمی تفسیر و تحلیل متون زبان و ادبیات فارسی (دهخدا)، دانشگاه آزاد واحد کرج، دوره ۱۲، شماره ۴۳، صص ۱۲۴-۹۵، بهار ۱۳۹۹.

حسینی نیا، سید محمد رضا؛ سالمی زاده، شریف. «جستاری پیرامون روایات خواص آب نیشان». مجله حدیث و اندیشه، نیمسال نامه علمی - ترویجی، دوره ۱۵، شماره ۲۹، صص ۱۴۷-۹۲، ۱۳۹۹.

ذوالفقاری، حسن. «بررسی ساختار ارسال مثل». فصلنامه پژوهش‌های ادبی، شماره ۱۵، صص ۶۲-۳۱، ۱۳۸۶.

\_\_\_\_\_ «کاربرد ضرب المثل در شعر شاعران ایرانی». نشریه علمی - پژوهشی، پژوهشنامه زبان و ادب فارسی (گوهر گویا)، سال ۶، شماره ۱ (پیاپی ۲۱)، صص ۱۲۲-۹۵، ۱۳۹۱.

سازواری، محمودرضا و محمد ریحانی، شهلا. «کاوشی در مثل، تمثیل و ارسال المثل». فصلنامه تخصصی زبان و ادبیات فارسی، صص ۸۱-۶۱، ۱۳۹۲.

سبزیان‌پور، وحید. «ریشه‌های ایرانی امثال و حکم عربی در شعر بهار». نامه فرهنگستان، دوره ۹، شماره ۱ (پیاپی ۳۳)، صص ۷۴-۹۵، بهار ۱۳۸۶.

عشقی، جعفر؛ خجسته نوین، ناصر. «اثر ضرب مثل». مجموعه مقاله‌های دهمین همایش بین‌المللی ترویج زبان و ادب فارسی دانشگاه محقق اردبیلی، صص ۲۴۳-۲۲۹، ۱۳۹۴.

فرید، محمدصادق. «جایگاه آب در امثال و حکم». فصلنامه فرهنگ مردم ایران، شماره‌های ۵ و ۶، صص ۳۷-۵۴ و ۱۳۸۳ و ۱۳۸۴.



کتابی، احمد. «تأملی دربارهٔ مَثَلِ زیره به کرمان بردن و معادل‌های آن». نامهٔ فرهنگستان، دورهٔ ۶، شمارهٔ ۲ (پیاپی ۲۲)، صص ۱۴۶-۱۳۳، ۱۳۸۲.

\_\_\_\_\_ ملاحظاتی دربارهٔ مَثَلِ «از چاله به چاه افتادن». نامهٔ فرهنگستان، دورهٔ ۷، شمارهٔ ۳ (پیاپی ۲۷)، صص: ۸۲-۸۹، ۱۳۸۴.

موسوی، مصطفی و دیگران. «مضامین مشترک در گلستان سعدی و امثال و حکم عربی». مجلهٔ ادب عربی، سال ۳، شمارهٔ ۳، صص ۲۲۴-۲۰۱، ۱۳۹۰.

نیکو همت، احمد. «زندگی و آثار دانش». مجلهٔ ارمغان سال ۲۳، شمارهٔ ۲، صص ۶۷-۶۷، ۱۳۲۷.

## Reflection of Arabic and Persian Proverbs and Sayings in the Mirror of Odes and Lyric Poetry and Fragments of Taqi Danesh

Rajab Touhidian Ph.D<sup>1</sup>

### Abstract

Studying Persian literature and poetry from the beginning of its formation to the present time reveal that poets and writers have abundantly used Arabic and Persian proverbs and sayings in myriad ways and methods to add sweetness and eloquence to their writings. By studying the works of great poets such as Ferdowsi, Naser Khosrow, Onsorolmaali, Nasrullah Munshi, Saada din Verminy, Sanai, Anwari, Nezami, Khaghani, Attar Nish Aburi, Atta Mulk Jowini, Maulana, Sadie, Hafiz, and some others, it is disclosed that they have extensively used Arabic and Persian proverbs, verses, anecdotes and sayings to express high moral, mystical, social, political, and literary thoughts to the extent that such expressive way turns as a dominant characteristic of their style. Taghi Danesh, the eminent poet of late Qajar and early Pahlavi dynasties, was under the shining influence of anecdotes, Persian and Arabic proverbs and sayings and effortlessly attempt to reflect such beauty in his writings. The present study aims to investigate and analyze the ways and techniques of using Arabic and Persian proverbs, sayings and anecdotes in sonnets and fragments of Taghi Danesh. The present research achieves the result that use of Arabic and Persian proverbs, sayings, and anecdotes, following predecessors' reflection, is evident in all his odes and sonnets and fragments and turns to his distinctive stylistic feature.

**Keywords:** Taqi Danesh, Arabic and Persian Proverbs and Sayings, Odes and Lyric Poetry and Fragments.

---

1. Assistant Professor, Department of Persian Language and Literature, Selmas Branch, Islamic Azad University, Selmas, Iran  
Email: ra.tohidiyan1352@iau.ac.ir